

# زبان قرآن

دکتر علی غضنفری

بسم الله الرحمن الرحيم

## زبان

زبان در لغت به معنای عضو تکلم و یا لغت خاص بوده و در اصطلاح اساساً به عضو ماهیچه‌ای و اساسی‌ترین ابزار تکلم گفته می‌شود، هر چند به پیروی از اثر همین معنای اصطلاحی به مجموعه تواناهای انسان و یا هر قوم و ملیت در ایجاد ارتباط با مخاطب اطلاق می‌گردد. پس با توجه به این معنای وسیع حتی بیان مقاصد با اشاره و یا حدیث نفس و خلوت با خود، زبان تلقی می‌شود.

این تعاریف ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که زبان ویژگی منحصر به فرد انسان نیست، بلکه همه موجودات به نحوی با محیط بیرون ارتباط ایجاد می‌کنند. این ارتباط یا در قالب آواها و علائم و یا اشاره است، هر چند ساختار این ابزار در انسان بسیار متکامل‌تر و مترقی‌تر است. تا اینجا می‌توان نتیجه گرفت که زبان مجموعه‌ای به هم پیوسته از نشانه‌های مرتبط برای ارتباط با مخاطب است.

قرآن کریم بارها از واژه لسان استفاده کرده است ولی در برخی از موارد این واژه به معنای لغت یعنی شیوه گویش خاص آمده است مانند فأنما یسرناه بلسانک مریم، ۹۷.

در بعضی آیات نیز لسان به معنای سخن آمده است. وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي قِصص، ۳۴.

و در آیه‌ای از قرآن لسان به معنای ابزار تکلم آمده است. وَلِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ بَلَد، ۹.

آیا ما برای انسان زبانی که سخن گوید و دو لب که او را یاری رساند قرار ندادیم؟

قبل از ورود به مبحث «زبان قرآن» نگاهی به موقعیت این عضو و اهمیت آن و نیز آثار مثبت و تبعات استفاده نامطلوب از آن داشته باشیم.

## جایگاه زبان

قال علی علیه السلام: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا اللِّسَانُ إِلَّا صُورَةٌ مُّمَثَّلَةٌ أَوْ بَهِيمَةٌ مُّمَهَّمَةٌ»<sup>۱</sup>

زبان از مهمترین اعضاء بدن آدمی است، این عضو رابطه انسان را با محیط خارج آسان ساخته و وسیله بیان حوائج وی و پاسخ دادن به نیازهای دیگران می‌باشد.

اهمیت آن برای آدمی بدان حد است که حضرت امیر علیه السلام آن را در کنار عقل و دین، خلاصه انسان شمرده است.

«الْإِنْسَانُ لُبُّهُ لِسَانُهُ وَعَقْلُهُ دِينُهُ وَمُرُوتُهُ»<sup>۲</sup>

این قسم از بدن، در سرنوشت و عاقبت امر انسان اثری مستقیم دارد، و می‌تواند صاحبش را مرضی و یا مبعوض خداوند نماید.

هر چند او در این کار عظیم استقلالی ندارد و تحت اراده عقل و خرد یا شهوت و غضب چنان آثاری را می‌آفریند ولی ابزاری قوی بوده و می‌تواند پل تکامل و ترقی انسان شده و او را به «علیین» رساند و یا در مسیر ضلالت و گمراهی واقع شده و به «سجین» سقوطش دهد.

با اینکه در مباحث اخلاقی بیشتر مضرات زبان لحاظ می‌شود اما ما به خاطر ارائه بحثی کاملتر و نیز شکر نعمت الهی در اعطاء این عضو از بدن، در آغاز منافع زبان را بر می‌شمیریم و آنگاه به گناهان و معصیتهائی که از زبان نشأت می‌گیرند می‌پردازیم.

### فوائد زبان

زبان از نعمتهای بزرگ الهی در وجود انسان است، خدای متعال به اهمیت این نعمت در قرآن کریم چنین اشاره می‌فرماید:

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ»<sup>۳</sup>

حضرت امیر علیه السلام در حدیثی که در عنوان بحث گذشت انسان بی‌زبان را صورت بی‌سیرت و حیوان بی‌فایده معرفی فرموده است، بار دیگر به این روایت توجه کنید:

«مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا اللِّسَانُ إِلَّا صُورَةٌ مُّمَثَّلَةٌ أَوْ بَهِيمَةٌ مُّمَهَّمَةٌ»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - ترجمه و آدرس حدیث در صفحه بعد آمده است.

<sup>۲</sup> - چکیده و لب انسان، زبان او و عقل وی دین و مروت اوست. بحار الانوار - جلد ۷۸ - صفحه ۵۶.

<sup>۳</sup> - بلد - ۸ و ۹ آیا برای انسان دو چشم و یک زبان و دو لب قرار ندادیم؟

آثار مثبت این عضو را می‌توان در موارد ذیل مشاهده نمود .

### ۱ - قوه چشائی

بیشتر قوه چشائی بدن از حسهای پنجگانه او در زبان قرار گرفته است ، سر زبان محل احساس مزه شیرینی، انتهای آن محل احساس مزه تلخ و دو طرف زبان مکان احساس دو مزه شوری و ترشی می‌باشند . البته هر چند اعضای دیگر همانند دندانها ، فضای داخل دهان و . . . در چشیدن طعام مؤثرند اما مقدار احساس آنها در مقایسه با زبان اندک است .

### ۲ - نقاله غذا

وجود ماهیچه‌های بسیار ظریف و نرم در زبان ، حرکت آن را به هر سو از دهان و نیز به هر شکل لازم ، میسر ساخته و با کمک پرزهای موجود بر آن ، به مثابه «نقاله» غذا را به سوی حلق حرکت می‌دهد .

### ۳ - تکلم

از مهمترین فواید زبان قدرت تکلم است . انسان موجودی اجتماعی است و برای ارتباط با اجتماع نیاز به وسیله‌ای ارتباطی دارد ، زبان این نقش را بدون کم و کاست ایفاء می‌نماید .

نیاز به سخن گفتن همانند نیاز به خوردن و آشامیدن در رتبه اولین حوائج انسان قرار گرفته است و روزی و ساعتی نیست که آدمی خود را از آن بی نیاز احساس کند .

از میان ۲۸ حرف الفبای عربی همه حروف بااستثنای حروف حلقی و شفوی (همزه ، حاء ، عین ، حاء ، غین ، خاء ، ب ، ف ، م ، و) از زبان تلفظ می‌شوند و البته در تلفظ صحیح همین حروف هم ، زبان بی تاثیر نیست . این فایده مهم برای زبان برخلاف فوائد دیگر تحت اختیار و اراده انسان است و تا انسان نخواهد ، هوای بازدم تبدیل به اصوات و حروف و کلمات نمی‌گردد .

و بر همین اساس می‌توان این اثر را مهمترین فائده زبان شمرد زیرا که ضررها و منافع گسترده گفتاری ناشی از شیوه بهره‌بری از زبان می‌باشد .

البته خدای حکیم زبان را همانند سایر اعضا برای منافع سودمند آن خلق نمود تا در مسیر سعادت دنیوی و اخروی وی قرار گیرد .

لذا سیر زبان در این مسیر مطابق فطرت است و سوق زبان در خلاف این جهت، مطابق با نهاد و سرشت انسانی نیست .

---

<sup>۴</sup> - انسان بدون زبان جز هیكل و نقش یا چهارپائی بیهوده نیست . غرر الحکم .

آثاری که بر فایده گفتاری زبان مترتب است

آثار و نتایج فایده سخن قابل احصاء نیست ، آیات و اخبار زیادی وارد شده است که یا شیوه صحیح استفاده از زبان را بیان می‌دارد و یا ثوابهای مترتب بر استفاده مطلوب از آن را بر می‌شمارد .

دو بخش عمده از این آثار عبارتند از :

۱ - سخن راه ارتباط با خداوند است

هدف از خلقت انسان وصال او به معبود است و در این راستا عبادات ابزار رسیدن آدمی به این هدف می‌باشند . عباداتی چون اقامه نماز ، تلاوت کتاب ، راز و نیاز ، استغفار و انابه و . . . که همگی نقشی اساسی در حرکت صعودی انسان دارند از زبان صادر می‌گردند .

۲ - سخن راه ارتباط با هم‌نوع است

اسلام سعادت فرد را در کنار جامعه می‌خواهد ، به طوری که این دو را لازم و ملزوم و غیر قابل تفکیک می‌داند نه فرد بدون اصلاح جامعه ، صالح باقی می‌ماند و نه اجتماع بدون اصلاح افراد ، راه سعادت را می‌پیماید . تأثیر محیط اجتماعی در افراد بدیهی‌تر از آنست که قابل بحث باشد . جامعه آلوده در فرد صالح تأثیر گذاشته و او را در گذر زمان طالح خواهد ساخت و یا حداقل سیر صعودی او را متوقف خواهد نمود و از این قانون کلی و عام ، هیچکس را گریزی نیست «الآ عبادک منهم المخلصین» .

از این رو اسلام با دید وسیعتری به وجهه اجتماعی انسان می‌پردازد و اصلاح ارتباط با هم‌نوع را اهمیت بیشتری می‌دهد .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا »<sup>۵</sup>

همین فایده از زبان در عناوین بسیاری ظاهر می‌گردد که از جمله آنها :

الف) زبان معیار شخصیت انسان است.

قال علی علیه السلام : «اللِّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ»<sup>۶</sup>

ب) زبان وسیله نفوذ در قلوب است .

قال علی علیه السلام : « مَا مِنْ شَيْءٍ أَجْلَبُ لِقَلْبِ الْإِنْسَانِ مِنْ لِسَانٍ »<sup>۷</sup>

ج) فریضه امر و نهی دیگران با زبان صورت می‌گیرد .

د) زبان عامل اصلاح ذات‌بین است .

<sup>۵</sup> - احزاب - ۷۰ ای ایمان آورندگان ، تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگوئید .

<sup>۶</sup> - زبان ترازوی سنجش انسانیت است . غرر الحکم .

<sup>۷</sup> - چیزی نافذتر و فریب دهنده‌تر از زبان برای قلب انسان نیست . غرر الحکم .

ه) قضاوت و حکومت به عدل با زبان صورت می‌گیرد .

تفسیر و توضیح این فوائد بحثهای وسیعی را می‌طلبد که باید مستقلاً به آنها پرداخته شود .

### مضرات زبان

بعد از بیان برخی فوائد زبان اینک به بررسی تفصیلی آثار و تبعات منفی این عضو از بدن پرداخته و راههای مقابله با این آثار سوء را با استفاده از فرمایشات آل‌البیت علیهم‌السلام بر می‌شماریم .

گستره گناهایی که از زبان صادر می‌شود بدان حد است که بنابر دستورات صریحی که از معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین ، رسیده است ، فروستن لبها و سکوت نمودن، از بهترین اعمال حسنه بیان شده است .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « عَلَيْكَ بِطُولِ الصَّمْتِ ، فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ »<sup>۸</sup>  
همان حضرت در روایت ذیل راحتی انسان را در سکوت عنوان فرموده است .

« رَاحَةُ الْإِنْسَانِ فِي حَبْسِ اللِّسَانِ »<sup>۹</sup>

حضرت امیر علیه‌السلام زبان را به درنده‌ای گریزی‌ای تشبیه فرموده است.

« اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَ »<sup>۱۰</sup>

تأثیر کلام و سخن در دیگران در هر دو جنبه مثبت و منفی بسیار است . گاه یک سخن نیک، آهنین دلی را نرم و لطیف می‌کند .

قال علی علیه‌السلام : « رَبِّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ »<sup>۱۱</sup>

و گاهی سخنی زشت یا چند پهلو بدتر از شمشیر می‌برد و سخت‌تر از تیر می‌شکافد .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « فِتْنَةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ »<sup>۱۲</sup>

قال علی علیه‌السلام : « طَعْنُ اللِّسَانِ أَمْضُ مِنْ طَعْنِ السِّنَانِ »<sup>۱۳</sup>

<sup>۸</sup> - بر تو باد سکوت طولانی که آن موجب طرد شیطان بوده و یاور تو در امور دینی می‌باشد . بحار الانوار - جلد ۷۱ - صفحه ۲۷۹ .

<sup>۹</sup> - راحتی انسان در محافظت از زبان وی است . ( بحار الانوار - جلد ۷۱ - صفحه ۲۸۶ ) .

<sup>۱۰</sup> - زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی دندان می‌گیرد و می‌گزد . نهج البلاغه - حکمت ۵۷ به ترتیب فیض و ۶۰ به ترتیب صبحی .

<sup>۱۱</sup> - چه بسا سخنی که مانند تیغ تیز کارگر است . غرر الحکم .

<sup>۱۲</sup> - فتنه زبان شدیدتر و بدتر از ضربه شمشیر است . بحار الانوار - جلد ۷۱ - صفحه ۲۸۶ .

<sup>۱۳</sup> - زخم زبان از زخم نیزه سوزناکتر است . غرر الحکم .

پیامبر(ص) همچنین در روایتی دیگر بلای انسان و عواقب سوء او را ناشی از زبان دانسته است .

« بَلَاءُ الْإِنْسَانِ مِنَ اللِّسَانِ »<sup>۱۴</sup>

و نیز گفته شده است :

« إِنَّ اللِّسَانَ جَرْمُهُ صَغِيرٌ وَ جَرْمُهُ كَبِيرٌ »<sup>۱۵</sup>

و امام صادق علیه السلام آن را وسیله رسوائی انسان عاصی معرفی فرموده اند :

« إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ ، أَجْرِي فَضِيحَتَهُ عَلَى لِسَانِهِ »<sup>۱۶</sup>

گناهانی که از زبان صادر می شوند

در این قسمت از بحث گناهان و لغزشهایی که از زبان صادر می شوند با نهایت اختصار بر می شماریم .

۱ - انکار مبده .

۲ - انکار توحید

۳ - بیان کنه ذات الهی با توجه به اینکه کنه او بر کسی آشکار نمی شود و آنچه در این خصوص گفته شود صرفاً اوصافی است که خداوند نامحدود و نامتناهی را محدود ساخته و لذا اساساً وصف خداوند نمی باشد .

۴ - تشبیه خداوند به اشیاء و احیاناً چون «مجسمه» قائل به تجسم و حضور ظاهری او در منظر و مرآی مردم در قیامت .

۵ - انکار صفات ثبوتی و یا اثبات صفات سلبی بر حضرت حق جلّ و علی و یا نسبت فرزند به او .

۶ - کذب و افتراء به خدا بستن و نسبت دادن سخنی که او نفرموده است یا سلب سخن او از وی .

۷ - گناه انسان را به خدا منسوب دانستن (جبر) .

۸ - ضلالت و شقاوت انسان را به خدا نسبت دادن بدون اینکه فعل خود انسان دخیل در شقاوت وی شمرده شود .

۹ - تکذیب آیات خداوند و منسوب نمودن آنها به طبیعت ، تصادف و . . . .

۱۰ - بهانه گرفتن از خداوند و در کار او اشکال تراشی نمودن چنانچه در قرآن کریم از آن نهی شده است .

« وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ . . . »<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۴</sup> - بلای انسان از زبان اوست . بحار الانوار - جلد ۷۱ - صفحه ۲۸۶ .

<sup>۱۵</sup> - جرم زبان اندک و جرم و گناه وی بسیار است .

<sup>۱۶</sup> - هرگاه خداوند خواری بنده اش را بخواهد، رسوائی اش را بر زبانش قرار می دهد، چیزی می گوید که موجب رسوائی او شود .

بحار الانوار - جلد ۷۸ - صفحه ۲۲۸ .

- ۱۱ - گلایه از خداوند و اعلام عدم رضایت به قضای او و تسلیم نشدن در مقابل مقدرات .
- ۱۲ - اظهار ناامیدی و یأس از رحمت الهی و مغفرت و بخشش او .
- ۱۳ - منذر بودن و بیم دادن و مردم را تنها از غضب حق ترساندن .
- ۱۴ - ادعای الوهیت و ربوبیت همچون فرعون که می‌گفت: «انار بکم الاعلی» و امثال وی که همین ادعا را داشتند .
- ۱۵ - ادعای نبوت همانند مسیلمه و مدعیان دروغین دیگر .
- ۱۶ - ادعای امامت چون عبدالله افطح، جعفر کذاب و مدعیان دیگر .
- ۱۷ - قائل به امامت غیر امام همانند زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه . . .
- ۱۸ - توقف کنندگان در امر امامت و نپذیرفتن برخی از ائمه علیهم السلام همانند واقفیه .
- ۱۹ - غلو در مورد ائمه و تبیین مقام آنها بیش از آنچه بدان راضی هستند و انتساب اوصاف خداوند به آنان .
- ۲۰ - بیان وقت معین یا تعیین علائم قطعی زمانی .
- ۲۱ - اظهار دوستی با دشمنان خداوند که مخالفت با اصل «تبری» می‌باشد .
- ۲۲ - درخواست بیجا از خداوند و طلب حاجت غیر مشروع از او .
- ۲۳ - طلب مغفرت برای کفار و منافقین هر چند چنین عملی تأثیری ندارد .
- « سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ »<sup>۱۸</sup>
- ۲۴ - دعا برای ظالم یا فاسق که نوعی کمک به ظلم و فسق او محسوب شود .
- « ... وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ... »<sup>۱۹</sup>
- ۲۵ - درخواست بلا برای مؤمن .
- ۲۶ - درخواست زوال نعمت مؤمن و نفرین نمودن او .
- ۲۷ - لعن صالحان چه اینکه تنها لعن مواردی که بشخصه یا نوعه در قرآن و اخبار و احادیث مستند آمده است جایز است .
- ۲۸ - مجادله با مردم «عن غیر علم» و با ظن و خیال .

<sup>۱۷</sup> - احزاب - ۳۶ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و رسولش امری را لازم بدانند اختیاری در برابر آنها داشته باشد .

<sup>۱۸</sup> - منافقین - ۶ تفاوت ندارد چه برای منافقین استغفار کنی یا نه ، خداوند آنها را نمی‌بخشد و خداوند فاسقین را هدایت نمی‌کند .

<sup>۱۹</sup> - مائده - ۲ در مسیر گناه و تعدی به حقوق غیر همکاری ننمائید .



- ۲۹ - فحش و ناسزا .
- ۳۰ - دروغ ، دروغ بستن به مقدسات .
- ۳۱ - سوگند دروغ .
- ۳۲ - وعده دروغ .
- ۳۳ - استهزاء و تمسخر به غیر .
- ۳۴ - عیبجوئی و تفحص و استخبار نامطلوب از احوال دیگران .
- ۳۵ - تحریم محللات و تحلیل محرّمات الهی .
- ۳۶ - تحقیر مؤمن و کوچک شمردن او .
- ۳۷ - تکریم فاسق و احترام نسبت به وی .
- ۳۸ - شماتت و اظهار شادمانی در گرفتاری و بلای دیگران .
- ۳۹ - خطاب ناشایست نسبت به کسی که لایق آنگونه خطابی نیست .
- ۴۰ - ترساندن مؤمن و ایجاد رعب و وحشت با سخنان تهدیدآمیز .
- ۴۱ - نمّامی و سخن چینی .
- ۴۲ - تملق و چاپلوسی و بله قربان گوئی در غیر تعلّم و فراگیری دانش .
- ۴۳ - اظهار فقر و تهیدستی .
- ۴۴ - فاش کردن اسرار دیگران .
- ۴۵ - ذکر گناه و بیان معصیت خود و غیر .
- ۴۶ - ذکر اعمال خیر خود به نیّت ریا و جلب توجه دیگران به خود .
- ۴۷ - اف به والدین و هتک حرمت آنها .
- ۴۸ - نفی حسب و نسب و خود را بریده از انساب واقعی دانستن و یا اتصاف نسب غیر به خود .
- ۴۹ - سؤال غیر مفید و غیر لازم و معمای بی اثر .
- ۵۰ - امر به منکر .
- ۵۱ - نهی از معروف .
- ۵۲ - پیشگوئی جزمی به طوری که غیر خداوند را صاحب اختیار بداند همانند کف بینی ، کهانت و غیر آن .
- ۵۳ - اعلام به عدم انتساب یا انتساب به غیر والدین فعلی کسی با استفاده از قیافه شناسی .
- ۵۴ - قطع سخن برادر مومن .
- ۵۵ - مزاح زیاد .

۵۶ - القاب زشت و ناپسند به افراد.

۵۷ - غیبت .

۵۸ - تهمت به بیان افعال و اقوالی که مخاطب مرتکب نشده است .

۵۹ - قذف بدون اقامه چهار شاهد .

۶۰ - راست فتنه‌انگیز .

۶۱ - توجه به خود و سنجش خویشتن نسبت به دیگران و در نهایت خودستائی و کبر .

۶۲ - تحقیر و خود کوچک‌بینی و ذلت نفس .

۶۳ - نجوی در جلسات عمومی که زمینه سوء تفاهم وجود دارد .

۶۴ - مزاح و شوخی با نامحرم به بیان کلمات غیر لازم .

۶۵ - تفأل بد و تطییر با دیدن اشیاء یا شنیدن چیزی .

۶۶ - غنا و ترانه خوانی .

۶۷ - توجیه گناه .

۶۸ - بهانه آوردن و توجیه نمودن ظلم ظالم و فسق فاسق .

#### سکوت بیجا

قال الرضا عليه السلام : « مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ ، الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمُحِبَّةَ ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ »<sup>۲۰</sup>

بسیاری از گناهان تنها مصدر آنها، زبان بوده و یا زبان نقشی مهم در وقوع آنها دارد .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « إِنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ »<sup>۲۱</sup>

بنابراین زبان کلید بسیاری از خطاها محسوب می‌شود.

رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید : قوام ایمان به قوام قلب و آن به استقامت و راستی زبان وابسته است .

« لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ »<sup>۲۲</sup>

<sup>۲۰</sup> - از نشانه‌های فقاقت ، بردباری و علم و سکوت است . سکوت دری از درهای حکمت بوده، محبت می‌آورد و راهنمای هر

امر خیر و نیکی است . اصول کافی - جلد ۲ - صفحه ۱۱۳ .

<sup>۲۱</sup> - بیشتر گناهان فرزند آدم از زبانش ناشی می‌شود . محجة البیضاء - جلد ۵ - صفحه ۱۹۴ .

<sup>۲۲</sup> - ایمان صحیح وابسته به قلب صحیح است و استقامت قلب منوط به راستی زبان است . بحار الانوار - جلد ۷۱ - صفحه ۲۸۷

جوارح دیگر همه از دست زبان متأذی می‌شوند و آن را عامل و باعث عذاب اخروی خود می‌دانند . امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید :

« اِنَّ لِسَانَ اِبْنِ اٰدَمَ يُشْرِفُ عَلٰى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُوْلُ : كَيْفَ اَصْبَحْتُمْ . فَيَقُوْلُوْنَ : بِخَيْرٍ اِنْ تَرَكَتْنَا ، وَ يَقُوْلُوْنَ اَللّٰهُ اَللّٰهُ فَيُنَاشِدُوْنَهُ وَ يَقُوْلُوْنَ : اِنَّمَا نُنَابُ وَ نُعَاقِبُ بِكَ »<sup>۲۳</sup>

همان‌طورکه از روایت قبل روشن شد عامل عذاب بدن ، زبان می‌باشد و البته خود وی عذابی دو چندان دارد .  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « يُعَذَّبُ اللّٰهُ اللّٰسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ ، فَيَقُوْلُ اَيُّ رَبِّ : عَذَّبْتَنِيْ بِعَذَابٍ لَّمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ ؟ فَيَقَالُ لَهُ : خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَّ الْحَرَامُ وَ اِنْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامُ وَ اَنْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامُ ، وَ عِزَّتِيْ وَ جَلَالِيْ لِاَعَذَّبْنِكَ بِعَذَابٍ لَا اُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ »<sup>۲۴</sup>

به همین جهت در روایات بسیاری «سکوت» به عنوان فعل حسن و عمل شایسته مورد ستایش قرار گرفته و آثار مثبت بسیاری بر آن بار شده است .

در پی بیان این مقدمه کوتاه و در آغاز بحث نگاهی به اهمیت لب فرو بستن و آثار پرهیز از سخن گفتن می‌نماییم .

### مدح سکوت

سکوت در روایات به شیوه‌های مختلف و در موقعیتهای گوناگون مورد ستایش واقع شده است . این روایات که گاه به صراحت دستور به سکوت می‌دهند و گاه با ذکر معاصی ناشی از سخن ، تلویحا سکوت را مثبت ارزیابی می‌کنند ، سراسر ابواب اخلاقی را فرا گرفته است .

به برخی از این روایات توجه کنید .

رسول خدا صلى الله عليه وآله سکوت را علامت ایمان می‌شمارد :

---

<sup>۲۳</sup> - زبان بنی آدم هر صبح از سایر جوارح می‌پرسد: چگونه‌اید؟ همه گویند: خوبیم اگر ما را رها کنی . و نیز به زبان می‌گویند : خدا را ، خدا را نسبت به ما بیاد آور، بترس از خدا درباره ما و سوگندش دهند و گویند: ما به سبب تو ثواب و عقاب می‌بینیم . اصول کافی - جلد ۲ - صفحه ۱۱۵ .

<sup>۲۴</sup> - خداوند زبان را عذابی نماید که هیچیک از اعضاء دیگر را به آن سختی عذاب نکرده باشد . زبان گوید: خدایا مرا عذابی کردی که عضوی را به سختی من عذاب نمودی؟ به او گفته شود: تو سخنی گفتی که به شرق و غرب زمین رسید و به وسیله آن خونی محترم ریخته شد ، مالی محترم غارت گردید و ناموسی هتک گردید ، به عزت و جلالم سوگند تو را عذابی کنم که هیچیک از اعضاء دیگر را بدانگونه عذاب نکرده باشم . همان مصدر .

« لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزُنَ مِنْ لِسَانِهِ »<sup>۲۵</sup>

و امام باقر علیه السلام در وصف شیعه می فرماید :

« إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ »<sup>۲۶</sup>

شیعه کسی است که چنان کم گوید که چون لال فرض شود . کم گوید و آنچه می گوید بجا و پراثر باشد .

همان امام همام فرموده است :

« إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ ، فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ »<sup>۲۷</sup>

لقمان حکیم سخن و سکوت را چون نقره و طلا دانسته و طبیعی است که ارزش طلا بسیار بیشتر از نقره است .

قال الصادق عليه السلام : « قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ فَإِنَّ السَّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ »<sup>۲۸</sup>

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام سکوت را عمل خیر و دارای ثواب و سخن را عامل ثواب یا عقاب معرفی نموده است .

« لَا يَزَالُ الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا »<sup>۲۹</sup>

## عامل سکوت

سکوت فضیلتی است که برای هر کسی به سادگی میسر نمی باشد ، بسیاری کسانانی که توان آن را ندارند و چه کم اند آن دسته که مزین به آند .

اصولاً مایه اصلی دوری از همه گناهان عقل است. انسان عاقل که عواقب دنیوی و اخروی گناه را درک کرده و بدان اعتقاد جزمی یافته است، گرد گناه نمی رود .

و لذا میزان گناه هر کس و ثواب وی بستگی تام و تمام به عقل او دارد . هر قدر میزان عقل بالاتر باشد ، پرهیز

<sup>۲۵</sup> - هیچ بنده ای حقیقت ایمان را درک نکند تا قسمی از زبانش را نگه داشته باشد تنها آنچه بسود دنیا و آخرت وی باشد بگوید . (همان مصدر ) .

<sup>۲۶</sup> - شیعیان ما بی زباناند . همان مصدر .

<sup>۲۷</sup> - این زبان کلید هر بدی و خوبی است ، پس چنانچه بر طلا و نقره ، مهر می زنی بر زبانت هم مهر بزنی . تحف العقول مترجم - صفحه ۳۴۲ .

<sup>۲۸</sup> - فرزندم اگر گمان می کنی سخن از نقره باشد ، سکوت از طلا است با ارزش تر است . ( اصول کافی - جلد ۲ - صفحه ۱۱۴ )

<sup>۲۹</sup> - دائماً بنده مؤمن مادامی که ساکت است محسن و نیکوکار شمرده می شود ، ولی وقتی که شروع به سخن نمود به مقتضای سخن خود عقوبت یا مثبت می بیند . مستدرک الوسائل - جلد ۹ - صفحه ۱۶ .

از گناه بیشتر است تا حدی که عقل کامل هرگز گناه نمی‌کند و صاحب چنان عقلی معصوم از هر خطائی است .  
 و البته عصمت معصومین علیهم‌السلام به این جهت نیست که خدای بالبداهه عصمت را به آنان مرحمت کرده باشد،  
 بلکه آنان کمال عقلانی راتحصیل نموده و به مقتضای آن هرگز به خطانزدیک نمی‌شوند .  
 هر قدر نیز مقدار عقل کمتر باشد، میزان آلودگی به گناه به همان نسبت بیشتر می‌شود .  
 عامل سکوت در نگاه اخبار و احادیث، عقل است . عاقل چون مضرات سخن را درک کند ، به مقتضای عقل خود  
 لب فرو می‌بندد و به غیر سکوت راضی نمی‌شود .

قال علی علیه‌السلام : « أَلَصَّمْتُ آيَةَ النَّبْلِ وَ تَمَرُ الْعَقْلِ »<sup>۳۰</sup>

و امام باقر علیه‌السلام عقل ، تفکر و سکوت را در طول هم دانسته است .

« دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ »<sup>۳۱</sup>

و امام رضا علیه آله التَّحِيَّةُ وَ التَّنَاءُ سَكُوتٌ رَا دَرَوَا زَهَ حَكْمَتٍ شَمْرَدَه اَسْت .

« . . . اِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِّنْ اَبْوَابِ الْحِكْمَةِ ، اِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ ، اِنَّهُ دَلِيلٌ عَلٰى كُلِّ خَيْرٍ »<sup>۳۲</sup>

## آثار سکوت

روایاتی که در مدح و ستایش سکوت به عنوان ارزش اخلاقی ذکر شد و نیز اخباری که مایه‌هایی ارزشمند برای  
 سکوت برشمرد ، حکایت روشنی از اثرات مثبت سکوت دارند ، اینک به برخی از این آثار توجه کنید .

### ۱ - حفظ هیبت انسان

سکوت هیبت انسان را حفظ می‌کند و او را از طعن‌ها و ایرادها محفوظ می‌دارد ، تعبیری که حضرت امیر  
 علیه‌السلام در این رابطه دارند بسیار زیباست .

« الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ »<sup>۳۳</sup>

تا انسان حرفی نزند ، ماهیت وی همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و خصوصیات او آشکار نمی‌شود اما با  
 اولین سخنش ، لهجه وی شناسائی می‌شود و به تدریج میزان ادب اجتماعی ، نزاکت فردی ، علم و دانش و . . .

<sup>۳۰</sup> - سکوت نشانه بزرگی و میوه عقل است . غرر الحکم .

<sup>۳۱</sup> - راهنمای عاقل تفکر و راهنمای تفکر سکوت است . ( سکوت انسان را به تفکر وامی‌دارد و آن موجب انجام اعمال عقلانی  
 می‌باشد ) . ( بحار الانوار - جلد ۷۸ - صفحه ۳۰۰ ) .

<sup>۳۲</sup> - سکوت یکی از درهای حکمت است ، خاموشی محبت می‌آورد و راهنمای هر کار خیری است . اصول کافی - صفحه ۱۱۳ .

<sup>۳۳</sup> - انسان در زیر زبان خود مخفی است و تا سخن نگوید آشکار نشود . نهج البلاغه - حکمت ۱۴۰ به ترتیب فیض و ۱۴۸ به  
 ترتیب صبحی .

عیان می‌گردد .

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

حضرت امیر علیه‌السلام نیز می‌فرمایند : کثرت سکوت برای انسان هیبت می‌سازد .

« بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ »<sup>۳۴</sup>

## ۲- زیور علم

سخن زیاد نشانه جهل است و آنکه عالم‌تر است کم سخن‌تر است ، انسانی که ظرفیت و حلم او اندک است دانش اندک خود را پیوسته بیان می‌دارد و بدین وسیله برای خود در پی کسب وجهه می‌باشد ، اما کسی که بسیاری از معلومات را در خود جای داده است، علم و حلم را مقرون هم ساخته و جز به هنگام ضرورت و به قدر ضرورت چیزی نمی‌گوید .

مثل این دو کس ، مثل کوزه‌ای است که اگر قطره آبی داشته باشد صدای خود را به همه می‌رساند ولی کوزه پر آب ساکت و آرام می‌باشد .

و یا جیبی که چند سکه پول در خود جای داده ، مقدار ارزش خود را به همه اعلام می‌دارد ولی جیب پر از اسکناس هرگز خودنمایی نمی‌کند .

قال علی علیه‌السلام : « أَلصَّمْتُ زَيْنَ الْعِلْمِ وَعُنْوَانَ الْحِلْمِ »<sup>۳۵</sup>

## ۳- سلامتی و حفظ نفس

بسیاری از نزاع‌ها و کدورت‌ها ، جنگ‌ها و خونریزی‌ها از زبان ناشی می‌شود تا آنجا که مثل شده است :

« زبان سرخ ، سر سبز می‌دهد بر باد »

این مثل ترجمه‌ای است برای فرمایش مولای بیان حضرت علی علیه‌السلام که فرموده‌اند:

« كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ فَمٌ »<sup>۳۶</sup>

هر که را تیغ زبان نیست بفرمانعاقبت کشته شمشیر زبان می‌گردد

کمتر کسی است که این اثر از آثار سکوت را لمس نکرده باشد و لذا محتاج به توضیح نبوده و صرفاً به ذکر چند

روایت از مولای متقیان حضرت امیر علیه‌السلام اشاره می‌شود .

« إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بَلَاغَةٌ ، فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ »<sup>۳۷</sup>

<sup>۳۴</sup> - کثرت سکوت ، موجب ایبت است . ( نهج البلاغه - حکمت ۲۱۵ به ترتیب فیض و ۲۲۴ به ترتیب صبحی ) .

<sup>۳۵</sup> - خاموشی آرایش و زینت علم و نشانه بردباری و حلم است . غرر الحکم .

<sup>۳۶</sup> - چه بسا خونی که باز شدن دهانی آن را ریخت . غرر الحکم .

<sup>۳۷</sup> - اگر در سخن ، بلاغت و شیوایی نهفته شده است . در خاموشی سلامتی از لغزش واقع شده است . غرر الحکم .

«الزِمِ الصَّمْتَ فَادْنِي نَفْعِهِ السَّلَامَةُ»<sup>۳۸</sup>

و این روایت کوتاه خلاصه‌ای است از همه گفته‌ها:

«أَصْمْتُ تَسْلَمُ»<sup>۳۹</sup>

۴ - عدم احتیاج به عذر خواهی

پرگو و پرحرف در لابلای کلماتش سخنانی هرز صادر می‌شود و او برای حفظ موقعیت آینده خود مجبور به عذرخواهی و طلب بخشش می‌شود چه اینکه اگر چنین نکند بدتر از پیش از چشمها می‌افتد و اعتماد نسبی دیگران را نسبت به خود از دست می‌دهد .

لذا وی هر لحظه در جستجوی بهانه‌ای و یافتن راهی برای بیان شیوه عذرخواهی خود است ، ولی کسی که زبان خود را یله و رها نموده و در کنترل خویش دارد طبیعتاً کمتر در پی تدارک اسباب و مؤنه عذرخواهی می‌شود .

قال علی علیه السلام : «الصَّمْتُ يَكْسِيكَ الْوَقَارَ وَ يَكْفِيكَ مَوْنَةَ الْأَعْتِدَارِ»<sup>۴۰</sup>

۵ - طرد شیطان

زبان عامل بسیاری از انواع مختلف گناهان است و لذا وسیله‌ای خوب برای رسیدن ابلیس به مطامع خود می‌باشد . و سکوت در خلاف این جهت حرکت کرده و لذا موجب توقف و طرد ابلیس می‌شود .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «عَلَيْكَ بِطَوْلِ الصَّمْتِ فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ»<sup>۴۱</sup>

۶ - افزایش بصیرت

از مهمترین آثار سکوت باز شدن چشم دل است ، سکوت موجب مصونیت از بسیاری از معاصی می‌شود ، علایق انسان را می‌کاهد ، حلم او را بالا می‌برد و شیطان را از او دور می‌کند . تحقق این حالات، از انسان موجودی الهی می‌سازد ، قدرت روحانی آدمی را تقویت بخشیده و دیده دل او را، و گوش دل او را، و زبان دل او را باز می‌کند. او در این حالت چیزی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و چیزی می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند و هنگام ضرورت چیزی می‌گوید که دیگران از بیان آن عاجزند.

قال رسول الله عليه السلام : «لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيجُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»<sup>۴۲</sup>

<sup>۳۸</sup> - همیشه خاموش باش که کمترین فایده آن سلامتی است . غرر الحکم .

<sup>۳۹</sup> - خاموش باش ، سالم می‌مانی . غرر الحکم .

<sup>۴۰</sup> - خاموشی ، لباس وقار بر تو می‌پوشاند و سختی عذرخواهی را از تو برمی‌دارد . غرر الحکم .

<sup>۴۱</sup> - بر تو باد سکوت زیاد که موجب طرد شیطان و باعث یاری دین تو می‌باشد . بحار الانوار - جلد ۷۱ - صفحه ۲۷۹ .

<sup>۴۲</sup> - اگر زیادگوئی شما و اختلاط قلوب شما نبود ، هر آنچه که ما می‌دیدیم و می‌شنیدیم ، شما می‌دیدید و می‌شنیدید .

هر نقطه جایی و . . .

هر چیزی حالتی از افراط و تفریط را در اطراف وضع اعتدالی خود داراست . هدف علم اخلاق ایجاد وضعیت اعتدالی و طرد دو حالت افراط و تفریط می باشد .

سخن نیز از این قانون کلی مستثنی نیست ، و همان طور که پرگوئی و پرحرفی قبیح شمرده می شود ، گاه ضرورت و نیاز به تکلم ، سکوت قبیح تر و زشت تر است .

آدمی بایست وجهه اجتماعی خود را حفظ کند ، همان طور که در رسیدن کمال فردی می کوشد برای دستگیری دیگران تلاش نماید و نسبت به خلائق الهی مهربان و دلسوز بوده و هلاکت آنها را نپسندد و اینها گاه به غیرسخن امکان پذیر نیست .

بر این اساس ، همه دستورات اسلامی در مورد سکوت جنبه اخلاقی دارند و منظور آنها این است که از زبان گناهی صادر نشود و سخنی که از مایه گناه سرچشمه گرفته یا خود گناه می باشد و یا موثر در گناه است بر زبان رانده نشود .

با توجه به این مطلب در بسیاری مواقع سخن گفتن نه تنها قبیح نیست بلکه واجب شرعی است ، سخن برای رفع حوائج و نیازهای جسمی و روحی خود، امر به معروف و نهی از منکر ، هدایت جامعه ، ترویج علوم و معارف مورد نیاز دنیا و آخرت بشر و . . . از این گونه سخنانند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان را زیور انسان و جمال وی شمرده است .

« أَجْمَلُ فِي اللِّسَانِ »<sup>۴۳</sup>

حضرت امیر علیه السلام در این باره می فرماید :

« الْقَوْلُ بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنَ الْعَيِّ وَالصَّمْتِ »<sup>۴۴</sup>

و نیز آن حضرت در روایت ذیل جای سخن و سکوت را معین نموده است.

« لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ »<sup>۴۵</sup>

معیار صحیح

واضح شد که سخن فی حد نفسه قبیح نیست و قبح سخن بستگی به نوع سخن و جای آن دارد. اینک لازم است

<sup>۴۳</sup> - زیبایی در زبان آدمی است . بحار الانوار - جلد ۷۷ - صفحه ۱۴۱ .

<sup>۴۴</sup> - سخن به حق و در جای خود بهتر است از لال ماندن و خاموش نشستن. غررالحکم.

<sup>۴۵</sup> - پخاموش ماندن از سخن حکمت آمیز، نیک نیست چنانکه سخن گفتن نابخردانه زشت است . نهج البلاغه - حکمت ۱۷۳ و

۴۶۳ به ترتیب فیض و ۱۸۲ و ۴۷۱ به ترتیب صبحی .



بگوئیم معیار و فرمول روشن برای تشخیص سخن خوب از بد ، این است که زبان بعد از تفکر سخن گفته است یا قبل از آن ؟

طبیعی است سخن بعد از تعقل و تدبّر، دقیق و همه‌جانبه بوده و به اندازه توان عقلانی صاحب سخن جوانب آن سنجیده شده است . ولی سخنی که قبل از تعقل صادر گردد چنین خصوصیتی را نداشته و از علم و فهم قطعی ناشی نشده است و به‌ناچار آثار منفی به جای می‌گذارد و یا از اثرات مثبت تهی است .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ »<sup>۴۶</sup>

قال علي عليه السلام : « لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ »<sup>۴۷</sup>

### مؤثرات مهم زبان

ارکان اصلی زبان را می‌توان در دو قسم ذیل خلاصه نمود. قسم اول صداها و قواعد ترکیبی است که آن را واج می‌نامند. واج عبارت از هر صدائی است که تلفظ شود ولی تفاوت در معنا ایجاد کند. به عبارت دیگر هر صدا از جهت تلفظ، واج نامیده می‌شود. مانند کسره و نیز ضمه گاف در گل و یا سسن و پ در سر و پر. قسم دوم از ارکان زبان دستور زبان است که در دو بخش صرف و نحو تدوین شده است در صرف، به تکواژها واژه یک واحد زبانی است که یا مفهوم مستقل دارد مانند «کتاب» و یا غیر مستقل مانند «که». تکواژ به بخشی از واژه گفته می‌شود که آن هم یا معنای مستقل دارد مانند کتاب و خانه در کتابخانه و یا معنای مستقل ندارد مانند گاه در فروشگاه. پرداخته می‌شود و در نحو، قواعد ترکیبی آنها به تفصیل بحث می‌گردد.

### واضع واژه و معنا

هر واژه‌ای بر معنایی دلالت دارد که این دلالت یا دلالت مطابقی است و یا تضمینی و یا التزامی. دلالت واژه بر معنا، ذاتی و تکوینی نیست بلکه تابع قرارداد می‌باشد. به بیان دیگر هیچ رابطه عقلی بین آتش و حرارت وجود ندارد، بلکه این رابطه تابع وضع واضع می‌باشد. اما آیا واضع کیست؟ ر.ک: بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۷۲ به بعد نوشته شهید محمدباقر صدر.

<sup>۴۶</sup> - زبان مؤمن پشت قلب وی است و لذا هر گاه بخواهد چیزی بگوید قبل از آن می‌اندیشد ، سپس بر زبان می‌آورد . محجّة البیضاء - جلد ۵ - صفحه ۱۹۵ .

<sup>۴۷</sup> - زبان عاقل پشت قلب او و قلب احمق پشت زبان اوست . نهج البلاغه - حکمت ۳۹ به ترتیب فیض و ۴۰ به ترتیب صبحی .

شهید صدر می‌گوید: خدا احساسش را که در انسان ایجاد شده است، سبب انتقال ذهنی وی به صورت آن شی قرار می‌دهد پس اصل وضع تکوینی است. همان.

اما اینکه این صورت چه خواهد بود و به عبارت دیگر واضح کیست و چه را وضع می‌کند دو احتمال وجود دارد، خدا یا بشر. هر چند احتمال دوم قوی‌تر به نظر می‌رسد و طرفداران بیشتری دارد اما بی‌شک در آغاز زندگی بشر، عنایت الهی در وضع واژه برای معنا دخیل بوده‌است تا انسان بتواند به برخی صورت‌ها راهنمایی شود. چنانچه در مورد آدم و حوا گفته شده‌است که آنان قبل از هبوط به زمین، سخن می‌گفتند. به دیگر سخن انسان با بهره‌گیری از قوه تفکر و تخیلی که خدا به او ارزانی داشته است قادر خواهد بود برای رفع نیازهای خود، واژه‌ها و ارتباط آنها را آماده نماید.

بی تردید نمی‌توان باورها و ارزش‌های اعتقادی و اخلاقی انسان را بی تأثیر در زبان دانست. چه اینکه هر آنچه ذهن آدمی می‌سازد، مفاهیم و معنایی است که از بینش آدمی و جهان بینی او سرچشمه گرفته است. آنچه بیان شد مقدمه‌ای خواهد بود برای بحث‌های آتی که خواهیم گفت: به اندازه اختلاف بینش‌ها زبان‌ها متفاوت می‌شوند و بی دلیل نیست که برخی ترجمه واژه‌ها از زبانی به زبان دیگر را بدون در نظر گرفتن تمامی مؤثرات در ساحت واژه جایز ندانسته و بسنده کردن به معنای کنونی آن را مشروع نمی‌دانند.

### عناصر دخیل در ارتباط زبانی

عناصر متعددی در ارتباط زبانی مؤثرند که عبارتند از:

- ۱- پیامگو: کسی که برای رفع نیاز مادی و معنوی، خود را ملزم به ابلاغ پیام می‌بیند.
- ۲- متن پیام: که حاوی مقصود فعلی یا غایی پیام ده به صورت تصریح یا تلویح می‌باشد.
- ۳- علائم: ابزاری که پیام ده از آنها در متن پیام خود بهره می‌برد.
- ۴- زمینه: که شامل شواهد و قرائن پیام می‌باشد. طبیعی است هر پیامی با هر علائمی می‌تواند معنای متعددی را القاء کند. زمینه‌ها و قرائن حالی و مقالی تأثیر مهمی در تعیین صفت اصلی پیام و مراد واقعی پیامگو دارد.
- ۵- پیام گیر: کسی که پیام ده خود را ملزم به ابلاغ پیام به وی برای رسیدنش به هدف می‌بیند.

اقسام زبان

## ۱- زبان واقعی

مراد از آن استفاده از واژه و ترکیب واژه‌ها در معانی حقیقی آنهاست این معانی حقیقی یا مربوط به واژه‌هایی هستند که ما بازار خارجی دارند و یا مربوط به واژه‌هایی هستند که در خارج ذهن محسوس نیستند. شناخت تطابق واژه یا معانی حسی برای کشف معنای حقیقی سخت نیست اما اگر واژه ما بازار خارجی نداشته باشد، این تطبیق دشوار خواهد شد.

راه تطبیق واژه بر معنا، روشن کردن ویژگی معنا و رعایت ضوابط واحد در نگاه پیام ده و پیام گیر است.

## ۲- زبان مجازی

اگر واژه با معنای حقیقی آن مطابق نبوده و پیام ده معنای مناسب با آن را اراده کرده باشد، معنای غیر حقیقی است این مناسبت اگر شباهت باشد استعاره و اگر رابطه لفظ و معنا جزئی و کلی یا سبب و مسبب و یا حال و محل و یا... باشد مجاز نامند. بی تردید استفاده از استعاره و مجاز زمانی جایز است که علاوه بر وجود و علاقه و مناسبت قرینه‌ای بر این نیز در کلام و یا خارج کلام وجود داشته باشد.

## ۳- زبان کنایی

کنایه یعنی پیام ده لفظ را در معنای حقیقی استعمال کند ولی از معنای حقیقی اعراض کرده و به ملزوم عقلی پایبند باشد. مثلاً از واژه پُر خاکستر، معنای خاکستر زیاد را اراده نکند بلکه مهمان نواز بودن را اراده نماید.

## ۴- زبان رمزی

وقتی پیام ده، پیام گیر ویژه‌ای را در نظر داشته باشد و پیام ده نخواهد معنای مراد خود را در اختیار همه قرار دهد از زبانی به نام زبان رمزی بهره می‌گیرد. در این زبان، واژه در معنای حقیقی و مجازی آن استعمال نمی‌شود. بلکه در معنایی استعمال می‌گردد که صرفاً نزد پیام ده و پیام گیر آشنا است.

## ۵- زبان تمثیلی

قالب خاصی از زبان است که پیام ده، پیام خود را از واژه‌هایی بسازد که وراء آنها حقیقتی وجود ندارد ولی مراد وی از آن پیام، معنایی حقیقی باشد. هدف وی از مستور شدن آن معنای حقیقی، برملا نشدن معانی برای همه (چون زبان رمزی) و یا ناتوانی مخاطب از فهم معنای حقیقی باشد. در این نوع از زبان گاه پیام ده از

قصه‌های خیالی بهره می‌گیرد و هدف او تهیج در پیام گیر و ایجاد انگیزه قوی رفتاری و عقیدتی در اوست. گاه از این بخش از زبان به زبان اسطوره‌ای یاد می‌شود. ساختن اسطوره هم با همین هدف شکل می‌گیرد.

### زبان دین در نگاه متفکران غربی

نگرش متفکران غربی در حوزه زبان دین را می‌توان در چهار نگاه خلاصه کرد.

#### ۱- بی معنا بودن زبان دین

به نظر برخی شیوه علم تجربی تنها راه فهم و معرفت است و عنصر مادی تنها واقعیت جهان می‌باشد. بنابراین تنها موجوداتی که علم به آنها می‌پردازد واقعیت دارند. به بیان دیگر جمله‌های معنی دار، تنها گزاره‌های تجربی هستند و سایر گزاره‌های از جمله گزاره‌های اخلاقی، متافیزیکی و... نه صادق می‌باشند و نه کاذب. بلکه گزاره‌های بی معنا هستند.

این نگرش از نگاه مادی دیوید هیوم و کانت ناشی شده است و وینگشتاین (۱۸۸۹-۱۹۱۵م) (آلفرد جویس آیر (۱۹۱۰-۱۹۸۹) و... این عقیده را به شکل‌های گوناگون مطرح کرده‌اند.

#### ۲- کارکردی بودن زبان

در این نگرش، به جای بیان معنا دار بودن و نبودن آن، به کارکرد گرائی آنها توجه می‌شود.

این نظریه با توجه به نواقص مهم نظریه قبل ارائه شده است، بنابراین نظریه زبان دین جنبه واقع نمائی ندارد، ولی اهدافی متعالی را دنبال می‌کند، به بیان دیگر در ارزیابی متون مقدس پی‌گیری ملاک صدق و کذب صحیح نیست، در این متون می‌بایست به تأثیر روان شناختی آنها پرداخت. گزاره‌های دین در خدمت اخلاق هستند چه مطابق واقع باشند و یا نباشند. بنابراین تفکر، دین تنها نوعی احساس درونی است و از واقعیت خارجی برخوردار نیست. به عبارت دیگر گزاره‌های دینی انشائی است و به نوعی زندگی اخلاقی توجه می‌کنند.

#### ۳- نماد گرائی

بنابراین دیدگاه گزاره‌های دینی گزارش از وقایع تاریخی نیستند، بلکه طریقه‌ای سمبلیک برای ارائه نکات دینی می‌باشند. بر همین اساس این گزاره‌ها به احکام حقیقی قابل ترجمه نیستند. پل تیلیش (۱۸۸۶- paul tilish) (۱۹۶۵م) از صاحبان این اندیشه است. به عقیده این گروه صفات خدا در کتب مقدس بیانگر خدا نیستند، بلکه نوع نگرش ما را در مواجهه با خدا معین می‌سازند.

این تفکر چارچوب‌های ذهنی را در حصول معرفت اثربخش می‌داند و دانش را حاصل واقعیت عینی و داده‌های ذهنی می‌شمارد. مطابق این نگرش آنچه به پیامبر می‌رسد ترکیبی از پیام خدا و فرایند ذهنی اوست. براساس این دیدگاه ما می‌توانیم مثلاً علم و قدرت را از تمام عوارض ممکنات خارج ساخته و مایه‌ای از آن بدست آوریم که قابل اتصاف به خداوند باشد و آنگاه خدا را به نحو حقیقی به آن مایه متصف نماییم. به بیان دیگر هرچند ما نمی‌توانیم کشف کنیم که خدا چگونه عالم است اما این ما را مانع نمی‌شود که عالم بودن او را تصور حقیقی نکنیم. مونته‌گمری وات که از خاورشناسان معروف است، می‌گوید: هرچند زبان ما در مورد واقعیت‌های خدا، جنبه تصویری دارد، ولی می‌تواند به عین واقعیت‌ها اشاره کند. (برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، مونته‌گمری وات، ترجمه محمد حسین آریا، ص ۲۲۲).

در نقد نظر اول باید گفت: معرفی روش تجربی به عنوان تنها روش اثبات حقیقت ناکافی‌تر از این است که مورد بررسی قرار گیرد. اعتقاد دهها ساله ماتریالیست‌ها و پشیمانی آنها مهمترین نشانه آشکار بی‌مبنایی بودن و ناکارآمد این تفکر است.

در نقد نظر دوم می‌توان گفت بخش مهمی از گزاره‌های دینی اخباری هستند و به توصیف خدا، هستی، بهشت و جهنم و... می‌پردازند. این گزاره‌ها نقش معرفتی دارند و از حقایق خارجی خبر می‌دهند. مضافاً اینکه گزاره‌های انشائی نیز ریشه در واقعیت خارجی دارند.

در نقد نظر سوم گفتنی است که این نگرش نیز از تجربی‌گرائی نشأت گرفته است، برخی که نخواستند دیانت خود را فدا کنند و از طرفی دوست ندارند از کاروان تجربه عقب بمانند، محتویات متون مقدس را نمادین فرض کرده‌اند. بی‌شک این نگرش بیشتر از دو نگرش سابق مخرب‌تر است چه اینکه راه تصدیق و تکذیب گزاره‌های دینی را منتفی نموده است.

در نقد نگرش چهارم می‌توان گفت که نقش اصلی در پیدایش معرفت، حقائق خارجی عهده دارند نه افکار ذهنی به بیان دیگر علم و معرفت همان وجود ذهنی است که عیناً از واقعیت خارجی منعکس شده است نه اینکه شبهی از واقعیت خارجی باشد.

## متون تورات و انجیل

چنانچه گفته شد بحث از زبان دین، بحث درون دینی و منحصر در متن مقدس قرآن نیست. اندیشمندان یهودی و مسیحی نیز به نوبه خود در فهم کتب مقدس خویش «عهدین» مباحث مبسوطی را در این باره مطرح نموده‌اند.

فیلون (؟؟) معتقد به تفسیر رمزی در متون دینی بود. وی افعال منسوب به خدا در کتب مقدس را تأویل می‌نماید. اعتقاد فیلون این بود که برخی عبارات کتب مقدس، مفاهیمی انسان‌انگارانه و مفاهیمی عالی‌تر دارد. اینکه در تورات آمده است که «آدم خود را از نگاه خدا مخفی کرد» (سفر تکوین، باب ۱، فقره ۱۷)، این کلام مناسب شأن خدا نیست زیرا خدا همه را می‌بیند پس باید آن را تأویل برد. (فلسفه علم کلام، هری اویستری و لفسون، ترجمه احمد آرام، ص ۲۳۷). البته تأویل داستان‌های دیگر تورات مانند مست شدن لوط به دست دخترانش (سفر پیدایش، باب ۱۹، فقره ۳۳) به بعد. و... هرچند به نظر اندیشمندان غربی دشوار می‌نماید، اما باید از آنها معانی رمزی را جستجو نمود.

اوریگن (۱۸۵-۲۵۴) origen م، معتقد بود که کتاب مقدس سه سطح جسم، جان و روح دارد، عموم مردم از ظاهر کتاب مقدس بهره می‌برند. متوسط‌ها از جان و انسان‌های کامل از روح آن. (تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری ایران و روم، و.م.میلر، ترجمه علی نخستین، ص ۲۲۷).

وی معتقد بود که زبان اناجیل، زبان مردم افسانه‌پسند است و هدف از آن این است دین توسعه یابد و لذا به زبان مردم و در فضای تصورات اسطوره‌ای بیان شده است. تحقیق در دین مسیح، جلال الدین آشتیانی، ص ۴۶۵.

آگوستین (۳۵۴-۴۳۰) (Augustin م) می‌گوید وقتی جمله‌ای را می‌شنوید در پی درک کلمه و فرم حاضر آن نیستید بلکه در جستجوی چیزی هستید که گوش قادر به شنیدن آن نیست و آن همان کلمه درونی است که در زبان و کلمات پنهان شده است.

به نظر وی زبان محسوس، تجلی کامل معنایی درونی ما نیست. وی معتقد بود اعداد در انجیل نیز از رموزی خبر می‌دهند. مثلاً عدد شش که از خلقت جهان در شش روز خبر می‌دهد، حاوی رمزی است.

ابن میمون اسرائیلی قرطبی (۱۲۰۴-۱۱۳۵م) نیز که از احبار یهود به شمار می‌رود، الفاظ تورات را به معنای لفظی آن نمی‌داند، بلکه آنها را به حقایقی تأویل می‌برد. وی مثلاً آفرینش انسان به صورت خدا (سفر تکوین،

باب ۱، فقره ۶). را به معنای عقلانیت انسان دانسته است و یا جلوس خدا بر آسمان (مزامیر، ۲-۴ و ۱-۱۲۳)، را به معنای ثبات و استقرار او می‌داند. (ر.ک: دلالة الحائرین، ج ۱، ص ۲۶، ابن میمون).

توماس آگویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۴) thomas Aquinas (وی محمول‌های گزاره‌های کلامی چون خدا خالق است، خدا عالم است و خالق، عادل...، این محمول‌ها مشترک معنوی (لفظی که مصادیق متعدد داشته باشد مانند حیوان) نیست که دو معنای یکسان داشته باشد، مشترک لفظی (لفظی که معانی متعدد داشته باشد مانند شیر) هم نیست که دو معنای متفاوت داشته باشد، بلکه عدالت خدا با عدالت انسان شباهتی دارد که چون شباهت دارد مشترک لفظی نیست و چون خیلی تفاوت دارد مشترک معنوی نیست. اینها حمل تمثیلی است. (عقل و اعتقادات دینی مایل پیترسون و دیگران، ص ۲۵۶).

دیوید اشتراوس در کتاب زندگی عیسی، برخی داستان‌های انجیل را قصه‌های ساختگی می‌داند. (عیسی اسطوره یا تاریخ رابرتسون، فصل چهارم).

#### عهدین

علاوه بر نقدهای اختصاصی که ذکر شد می‌توان گفت: هرچند تورات و انجیل حاوی مفاهیم بلند آسمانی از آداب و دستورات شریعت حضرت موسی و عیسی علیهماالسلام هستند، اما تردیدی در این نیست که همه اناجیل زاینده افکار پولس است. تورات نیز دستخوش تحولاتی عمیق شده به طوری که در برخی از مقاطع تاریخی اثری از آن ثبت نشده است، اما علی‌رغم این مهم مفاهیمی نارسا در این دو کتاب وجود دارد که علاوه بر سند، دلالت آنها را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد. از جمله این مهم:

#### الف) اعتقاد به خدای مجسم

کشتی گرفتن یعقوب یا خدا (عتیق-پیدایش - ۲۴-۳۲)، تثلیث (عهد جدید متی-۱۹-۲۸، قرن‌تین ۱۳-۱۴، کولیان ۱-۱۶، عبرانیان ۱-۲).

#### ب) معرفی نادرست انبیاء

معرفی انبیاء به عنوان انسان‌های عادی که گاه به نوامیس تعدی کرده‌اند (عتیق- پیدایش ۱۹-۳۰-۲۰-۹ به بعد)، گاه متوسل به نیرنگ می‌شوند (پیدایش ۲۷، دوم سموئیل ۱۱ و ۱۳ و ۱۸، پادشاهان ۱۳، ارمیا ۱۲-۲۳، ارمیا ۲-۸، نفرین کننده همدیگر (مرقس ۱۴-۷۱، متی ۱۶-۱۹)، مسابقه مذموم (اعمال رسولان ۷ تا ۹، غلاطیان ۱-۱۴) ازدواج مکرر سلیمان (اول پادشاهان ۱-۱۱ تا ۳).

### ج) تعریف خاص نبوت

نبوت در آئین مسیح به معنای القای معنا است نه لفظ، اندیشمندان مسیحی معتقدند که نبی مانند اسفنج نیست که صرفاً آب را حمل کند و از آن اثری نپذیرد، و یا املاً شده‌ای که صرفاً املاً را منتقل کند بلکه نبی تجربیاتی که به الهام دریافت کرده با لغات خود بیان می‌کند و لذا دست او باز است تا آن جور که خود می‌خواهد وحی را تبیین کند. ر.ک: فلسفه الفکر الدینی بین الاسلام والمسیحیه، گارودی و همکاران، ج ۲، ص ۳۹۲.

### د) تعریف ناصحیح معجزه

معجزه در عهدین در حد کارهای جادوگران تقلیل یافته است. مثلاً مشوش کردن زبان مردم (پیدایش ۱ - ۹تا۱۱)، کور کردن علیما به دست پولس (اعمال رسولان ۱۱-۱۲)، وبای گله (خروج ۱ - ۹تا۷)، تبدیل صورت موسی (خروج ۲۴-۲۹) معجزه نامیده شده است.

### ه) تعالیم نادرست

اعتقاد به سرشت ناپاک انسان و اینکه غسل تعمید ازاله نجاست ذاتی انسان می‌نماید (متی ۱۹-۲۸، مرقس ۱۶)، اعتقاد به آزادی انسان در گناه و فدا شدن پسر خدا برای نجات انسان‌ها (عبرانیان ۹-۲۶ مرقس ۱-۴۵)، اعتراف به گناه نزد کشیش، خرید و فروش قباله بهشت و... از اینگونه تعالیم ناصحیح است.

### و) بی توجهی به علم

مبارزات مکتب مسیحیت با اندیشمندان علوم تجربی بخش عمده‌ای از تاریخ گذشته را به خود اختصاص داده است. کلیسا برای احدی تفسیر هیچ چیزی را بدون اجازه خود جایز نمی‌شمرد و همه چیز جز آنچه خود به آن واقف بود، را انکار می‌کرد.

آنچه از گذشته بدست آمد این بود که هرچند از اشکالات وارده بر نگرش اندیشمندان غربی در حوزه زبان دین بگذریم، اما این نکته قابل انکار نیست که این نگرش محدود به حوزه عهدین می‌باشد و در مورد قرآن صادق نیست زیرا قرآن و تعالیم آن از ویژگی‌هایی خاص برخوردار است، خصوصیتی که آن را از مقایسه‌اش با سایر کتب فراتر برده است.



## جایگاه زبان قرآن در علوم اسلامی

زبان قرآن چه زبانی است؟ در پاسخ این سؤال در مرحله اول باید محل تلاقی زبان قرآن با علوم اسلامی معین شود.

بی شک در مباحث متعددی از علوم مرتبط با حوزه علوم اسلامی می‌توان منبعی برای مبحث زبان قرآن جستجو کرد که حاوی مباحثی مهم و عمیق برای فهم قرآن می‌باشد. اهم منابع مورد نیاز برای فهم قرآن عبارت است از:

۱- علم القرائه: مسلمانان برای معرفی قرآن به جهان در قدم نخست شیوه قرائت آن را با بیان قواعد تجویدی و معرفی مخارج و صفات و قواعد ترکیبی حروف، طرح ریزی کردند. حاصل این کار، انتشار منابع عظیمی در این حوزه است.

۲- ادب العربی: از ابتدایی‌ترین کارهای حضرت امیر علیه السلام برای معرفی قرآن به نسل‌های آتی، پی ریزی دانش ادبیات بود. دانشی که بتواند با ثبت و ضبط قواعد چینش کلمات، ضمن صیانت از تحریف قرآن، فهم قرآن را عملی سازد. بعد از آن عصر نیز این کار با جدیت دنبال شد و منشورات عظیمی پای به هستی گذاشت.

بیان ویژگی‌های کلام عربی و خاصه قرآن از معانی و بیان و بدیع زبان عربی، حوزه دیگری بود که می‌توانست مخاطب را در شناساندن آثار بلاغی کلام خدا یاری دهد. حاصل این تلاش نیز آثار عدیده‌ای در این حوزه مهم می‌باشد.

۳- علم اللغة: قرآن به زبان عربی مبین نازل شده است. معرفی واژه‌ها و کاربرد آنها در بین عرب، فهم ضرب المثل‌ها، مثل‌ها و... راسته‌ای دیگر از علوم مرتبط با حوزه زبان قرآن را تسکین داد و کتاب‌های عدیده‌ای از کتاب العین خلیل احمد تا منشورات بس گسترده‌تر مانند صحاح اللغة، لسان العرب، تاج العروس و المحيط را منتشر ساخت.

۴- تفسیر: حاصل علوم گذشته، تعیین زبان قرآن و در نتیجه فهم متن قرآن بود. بیان مراد و مقصود خدا در قرآن به وسیله بهره‌گیری مطلق و تحلیلی از کلمات معصومان علیهم السلام تحت عنوان تفسیر مآثور و اجتهاد مطابق با اسلوب سایر مفسران، موجب شد کتاب‌های عدیده تفسیری به رشته تحریر آورده شود که از این جوامع تفسیری، می‌توان به تفسیر جامع البیان طبری و تفسیر تبیان شیخ طوسی اشاره نمود.

۵- کلام: یکی از مهمترین عرصه‌های بروز فهم قرآنی، معرفی خدا و بشر و رابطه خدا و بشر بود. مفسران کلام و حیانی با بهره‌گیری از پیش مطالعات عمیق خود، از آیات قرآن، خدا را معرفی نمودند و به بیان صفات او پرداختند. در این راستا سه عقیده باز و گسترده معتزلی و بسته و محدود اشعری و راه میانه امامیه قابل طرح شد.

تفکر اعتزالی، وجوه متعدد برای تفسیر قرآن را پذیرفت. بسنده کردن بر ایمان به متشابهات را کنار گذاشت و داوری عقل را در همه آیات حاکم دانست و هر آنچه با عقل قابل داوری نبود تأویل گردید.

تفکر اهل حدیث: ساده نگری و قشری بینی مفاهیم بلند آیات قرآن و جمود مطلق بر ظواهر کتاب و سنت و بی توجه به داوری عقل، و در نتیجه نگرش سطحی به قرآن، رویکرد اشاعره شد. مالک بن انس (۹۳-۱۷۹) در مورد آیه استوا می‌گوید: الاستواء معلوم والکیفیه مجهولة والایمان به واجب والسؤال عنه بدعه. (ملل النحل، ج ۱، ص ۹۳). و محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۴۰) نیز مسلمانان را از ورود به مباحث کلامی منع می‌کرد. (اصول السنه، محمد بن ادریس شافعی، ۵۱). احمد حنبل (۱۶۱-۲۴۱) نیز ایمان به قدر را واجب و سوال از آن را ناروا می‌شمرد. (همان).

البته بعدها اشخاصی از همین گروه برآمدند و عقائد سلف خود را ملایم‌تر کردند رویت الهی را به رویت کیفی و صفات خدا را به قدرت و استیلاوی وی معنا نمودند. ولی در قرن هشتم ابن تیمیه و شاگرد وی ابن جوزی، همان عقائد گذشته را بازسازی نمود و زمینه را برای افکار نابسامان محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم (۱۲۰۶) ایجاد کرد که بعدها (۱۳۵۳) آل سعود حکومت سیاسی خود را بر آن پایه نهادند.

۶- عرفان: معرفت قلبی و بی‌واسطه در برابر معارف حسی و نقلی، در واقع حکایت از گرایش فطری انسان به سوی معبود می‌نماید.

بی شک قرآن لایه‌های متعددی دارد. رسول خدا می‌فرماید: ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الی سبعة ابطن. (عولی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۷). و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کتاب الله علی اربعة اشياء، العبارة والاشارة واللطائف والحقائق، فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولیاء والحقائق للانبیاء. (بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۳).

البته این زبان قابل انتقال از عارف به غیر نیست زیرا معنات آن مبسوط و طی مراحل آن طولانی و راهی جز عمل و نه علم ندارد.

عين القضاة همدانی می‌گوید: هر چیز که بتوان معنای آن را با عبارتی درست و مطابق با آن تعبیر نمود علم نامیده می‌شود مانند علوم ادبی، ریاضی، طبیعی، کلام و فلسفه. در صورتی که در حوزه معارف عرفان چنین عملی ممکن نیست. (زبدة الحقائق عين القضاة، ص ۶۷).

ابن خلدون نارسایی کلمات را علت عدم امکان تبیین معارف عرفانی می‌داند. (ر.ک: مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۹۰).

به هر حال در ابلاغ دانش، ارتباط معلم و متعلم و وحدت زبانی آنها شرط است و این مهم در ابلاغ عرفان ناممکن می‌باشد.

### ویژگی‌های قرآن

قرآن کریم را می‌توان از منظرهای متفاوت چنین تبیین کرد.

#### الف) سند

قرآن وحی خدا لفظاً و مفهوماً است. از همان آغاز نزول وحی، کاتبان وحی زیر نظر پیامبر خدا دقت مضاعفی در کتابت آن داشتند. مکتوب‌های عصر پیامبر، بلافاصله بعد از انقطاع وحی (ارتحال پیامبر) به فرمانی که پیامبر صادر کرده بود (یا علی القرآن خلف فراشی فی الصحف والحریر والقراطیس، فخذوه واجمعوه و لا تضيّعوه)، (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۴۸) توسط حضرت امیر علیه السلام و نیز زیدابن ثابت به فرمان حکومت وقت جمع آوری شد و به تأیید صحابه‌ای که حافظ قرآن بودند رسید و این قرآن در عصر عثمان با توجه به خطوط متعدد و گویش‌های گوناگون بار دیگر به شکلی که امکان قرائت گوناگون آن محدودتر شود، نگارش گردید.

#### ب) محتوا

محتوای قرآن حاوی معارف ژرف و مطابق با عقل سلیم است. خدای معرفی شده در قرآن واجد همه کمالات و از جمله یکتایی و بی نقص از همه عیوب است. موجودی همواره قیوم و فیاض مطلق در همه آنات هستی. کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ رَحْمَنٍ، ۲۹. ، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ حَدِيدٍ، ۴. ر.ک: انعام، ۱۰۱؛ اعراف ۵۴ و بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷.

انسان معرفی شده در قرآن اشرف موجودات، مستقل، مسئول کردار خود، دارای جهانبینی الهی فطری، مرتبط دائمی با فیض الهی و بدور از هر نوع خباثت ذاتی است. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا انسان، ۳.

بهشت و جهنم معرفی شده نیز نتیجه کردار آدمی بدور از هر گونه تأثیر جانبی منفی است. كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينَةٌ. مدثر، ۳۸.

همچنین قرآن فراگیری دانش را در سرلوحه دستورات خود قرار داده و به کرات و با تأکید به تعلیم و تعلم دعوت می‌کند. إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ... فاطر، ۲۸، يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ... مجادله، ۱۱.

قرآن اطاعت کورکورانه را به شدت مذمت نموده و به اطاعت عاقلانه از خود فرا می‌خواند. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي. يوسف، ۱۰۸، وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. اسراء، ۳۶.

در این باره می‌توان تعریفی که قرآن از جهان دارد (جهان بینی قرآن)، معرفی هستی و نگرش جامع به آفرینش و... را از مصادیق محتوای بلند قرآن برشمرد.

### ج) اعجاز

اعجاز اسلام، یک اثر ماندگار فرهنگی و معقول است. مهمترین ویژگی این کتاب، تطابق آن با فطرت و عقل بوده حاوی مقررات تکلیفی انعطاف‌پذیر و شامل تمام لحظات زندگی است.؟؟

### محل بحث

معلوم است که مراد از زبان قرآن، زبان لغوی نیست. بلکه مقصود از این سؤال این است که خداوند از چه سبکی در سخن گفتن خود بهره برده است؟ آیا قرآن دارای یک زبان واحد است و یا به تناسب موضوعات زبان متعدد دارد؟ آیا وجود محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، بیان قصه واحد به شیوه‌های مختلف، نقل سخن انبیاء و دیگران به شیوه‌های گوناگون، بطون متعدد قرآن، وجود عبارت و اشارت و لطائف و حقایق در قرآن، حکایت از زبان ویژه برای قرآن می‌نماید؟ این مهم را می‌توان از جنبه‌های مختلف مورد ارزیابی قرار داد.

### مفردات قرآن

آیا واژه‌های قرآن بر مسمیات حقیقی دلالت دارند یا بر مسمیات مطابق فهم عرف یا بر معانی خاص؟ مثلاً در آیات ذیل برخی واژه‌ها معرفی شده‌اند.

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ. اعراف، ۴۴ و ۴۵، أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ... (يس، ۶۰)، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (اعراف، ۱۷۹).

به نظر می‌رسد قرآن مفردات خود را به گونه‌ای خاص معرفی کرده است. اما این معرفی از باب بیان معانی جدید نیست. چه اینکه بشر برای ابلاغ معنا، در پی واژه‌ای بوده است که آن معنا را انتقال دهد. طبیعی است که معنای حاصل شده برای هر فرد از یک شی با آنچه که برای دیگری تصور می‌شود متفاوت است، به همین علت واژه نیز توسعه و ضیق می‌یابد. به عبارت دیگر بشر با دیدن نوری ضعیف و یا قوی، «نور» را وضع کرده است. اکنون این واژه به هرچه که روشنی بخشد چه حسی و چه غیر حسی می‌تواند اطلاق یابد.

به بیان دیگر دریافت از یک نور جزئی حسی چیزی بوده است که موجب شده واژه نور بر آن شی اطلاق شود. لذا هرگاه همان دریافت از هر چیز دیگری ایجاد شود، باز واژه نور بر آن منطبق است. به عبارت آخر الفاظ برای ارواح معانی وضع شده است. (ر.ک: تفسیرتسنیم، ج ۳، ص ۲۲۸).

پس استعمال واژه‌های قرآن در معانی بسیار ژرف‌تر از آنچه که عرب استعمال می‌کرد، به منزله وضع جدید برای الفاظ نیست، بلکه بیان دایره وسیع لفظ است بر آنچه که عرب به جهت شرایط محیطی و محدودیت فکر تا به حال به آنجا نرفته بود. البته قطعاً چنین استعمالی بدون قرینه امکان نخواهد داشت. لذا باید پذیرفت که در گام نخست استعمال این واژگان در معانی وسیع محتاج به قرینه حالیه و یا مقالیه بود ولی کم کم به صورت معانی حقیقی درآمده و بی نیاز از قرینه شده است.

## گزاره‌های قرآن

دیدگاه‌های مختلفی در مورد تطابق گزاره‌های قرآن با مفاهیم عینی خارجی و یا تصویری وجود دارد که عبارتند از:

### ۱- ظاهر گرائی

ظاهرگرایان از اهل حدیث، اشاعره، بر این نکته عقیده‌اند که آیات قرآن در راستای معانی لغوی قابل تبیین است. توجه بیش از اندازه این عده به سنت تا جایی که قرآن به وسیله سنت نسخ شود و عکس آن امکان‌پذیر نباشد. این گروه را در مواجهه با قرآن سرد و بی روح نموده است.

این نظریه به آن صورت که مطرح شده است قابل پذیرش نیست زیرا پذیرش چشم بسته حدیث بدون تأمل و تدبیر در آن مانع هرگونه فهم عالمان و ارائه نظریات اندیشمندان می‌شود و جز سکون و رکون علمی نمی‌آفریند.

توجه به ظواهر آیات قرآن خاصه آیات متشابه بیراهه‌ای است که قرآن ما را از آن باز داشته است. چه اینکه گاه موجب اجتماع نقیضین می‌شود و برون رفت از آن ناممکن می‌گردد. به همین علت خداوند در مواجهه با آیات متشابه، فرمان به ارجاع آنان به محکمت می‌دهد و همواره ما را به تعقل و تدبر فرا می‌خواند.

این اندیشه باطل موجب شده است که برخی از همین ظاهرگرایان با رویت آیاتی چون *اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ*. نور، ۳۵. *يُدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَتَح*، ۱۰. *لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِيَّ* ص، ۷۵. *وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا* فجر، ۲۲. *وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ* انعام، ۱۸. *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* (۶) قیامت، ۲۲ و ۲۳. به بیان اوصاف جسمانی برای خداوند بپردازند و به آیاتی چون *لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ* (۷) انعام، ۱۰۳. توجه نمایند.

نیز آنان آیاتی که افعال را به غیر خدا نسبت می‌دهد توجیه کرده و مجاز می‌شمارند، چرا که بین علت العلل و سلسله علتها فرق قائل نیستند و برای نظام علی و معلولی در هستی اعتباری قائل نیستند بلکه آن را صرفاً عادت می‌دانند که خدا بر اساس آن امور را به جریان می‌اندازد.

در مقابل این عده معتزله نیز هر جا ظاهر آیه‌ای با مفاد عقلانی همگام نشود، بی‌مهابا مجاز می‌شمارند و آیات فوق که ظاهر آنها حکایت از اندام جسمانی برای خدا دارد به معانی گاه تمثیلی نزدیک می‌سازند.

زمخشری از اندیشمندان این دسته، مفاد آیات ذر را تمثیلی و نه حقیقی دانسته و وجود عالمی به نام «عالم ذر» را انکار می‌کند. وی همچنین آیه *فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا وَ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ* (۸) فصلت، ۱۱. حمل بر تمثیل نموده و به یقین گفتگو را انکار می‌کند. این رویه در تمام آیات قرآن که ظاهر آنها با برداشت‌های عقلانی سازگار نیست ادامه دارد.

## ۲- رمز‌گرایی

عده‌ای به طور کلی مفاد ظاهری آیات را رها کرده و هدف اصلی متون مقدس را معانی مکتوم دانسته‌اند.

مبنای اصلی این گروه خروج کامل از قوانین محاوره و اتکاء بر روان شناختی و بدور از قلمرو الفاظ و عبارات ظاهری است. آنان از آیه شریفه *وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ ذَارِيَات*، ۴۹. چنین برداشت کرده‌اند که هر متنی دو مفهوم دارد، مفهومی ظاهری و مفهومی باطنی که روح آن است. آیاتی که به صراحت وجود تأویل در قرآن را پذیرفته است از دیگر مستندات این گروه است.

تأویلات ذوقی در نوشته‌های این دسته بسیار است. آنها معاد را تطهیر نفس می‌شمارند، نعمت‌ها و نعمتهای جهنم و بهشت را رمز می‌دانند و قصص انبیاء را اشاره به حقایقی برای پنهان ماندن از نفوس غیر مستعد محسوب کرده اند که آن حقائق تحت پوشش الفاظ قرار گرفته‌اند. اینان تا به آنجا پیش رفتند که واجبات شریعت را هم رمز قلمداد کردند عمل به شریعت را موجب رستگاری در دنیا می‌شمردند و شناخت اسرار باطنی را عامل رستگاری در آخرت می‌دانستند. ر.ک: نوشته‌های ناصر خسرو، رسائل اخوان الصفاء.

صوفیان نیز بر همین اسلوب، آیات قرآن را اشاره‌ای به حقایقی می‌دانستند که برای آن هیچ مستندی جز ذوق خود نداشتند. تفسیر بیت‌الله به قلب مؤمن، قتل نفس به کشتن هوای نفس، و پی‌گیری حال همداد از سوی سلیمان را به گم شدن و دور شدن قلب سلیمان از وی از جمله تأویلات متصوفه است. معرفی ابلیس به عنوان رئیس موحدان عالم، عاشق و شیدای درگاه حق که غرق در دریای توحید شده است از دیگر تأویلات نابجای این گروه است. ر.ک: تفسیر ابن عربی، نصوص الحکم، فتوحات مکیه.

این تفکر که در آغاز، تفکر اسماعیلیان بود و بعدها صوفیان نیز به آن گرایش یافتند، تفکری بی‌مناست که اصول محاوره عقلانی را نادیده گرفته است و نتیجه آن تهی شدن دین از دین و بیان اندیشه‌های درونی به عنوان دین است.

طبعاً سخن گفتن با این عده امکان‌پذیر نیست زیرا هیچ نقد استدلالی را نمی‌پذیرند و بافته‌های خود را قرآن و قرآن دیگران را کفر می‌خوانند.

استاد شهید مطهری می‌گوید: در مقابل گروهی که اساس قرآن را رها کرده بودند، گروهی پیدا شدند که به هر جور که خود می‌خواستند قرآن را تأویل می‌کردند. اسماعیلیان که آنها را باطنیان می‌خوانند و متصوفه قهرمان این جریان بودند. اسماعیلیان شش امامی با این تأویلات از هر اهل سنتی از تشیع دورتر هستند و متصوفه نیز برداشت‌های انحرافی خود را ارائه داده‌اند. ر.ک: آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۶.

ناگفته پیداست که مراد ما بیان خطورات قلبی بی پایه و اساس است نه بیان تأویل قانونمند و مطابق با اسلوب خاص که بی شک قرآن ظاهری و باطنی دارد.

### ۳- طبیعت گرائی

در قرون اخیر در اثر تأثیر فرهنگ دوگانگی دین و علم که حاصل رنسانس بود، گروهی در پی همراهی دین و علم شدند. برخی از این دسته برای دفاع از دین به همنوایی قرآن با پیشرفت‌های تجربی پرداختند. ناآگاهی از

دین از سویی و مرعوب شدن این فرهنگ موجب نگاهی صرفاً علمی به قرآن شده بطوری که علم تجربی به عنوان محک پذیرش قرآن تعیین گردید.

در این روش معیار اصلی فهم قرآن، علوم تجربی و حسی بود و هر جا قرآن با این معیار در تضاد قرار می‌گرفت لامحاله توجیه و تأویل می‌شد. انکار ملائک و اینکه قوه‌های موجود در هستی چون جاذبه و دافعه، برق، صلابت کوه‌ها، رقت آب‌ها و... فرشتگان می‌باشند، انکار شیطان و اینکه وی قوه‌ای بهیمی است، انکار سخن گفتن خدا با آدم و فرشتگان و همچنین آدم با ابلیس بصورت حقیقی و بیان اینکه اینها همه زبان فطرت هستند، در تفسیر القرآن و هوالهدی والفرقان نوشته سر سید احمد خان هندی در ذیل آیات بچشم می‌خورد.

نصر حامد ابوزید می‌گوید: مفردات لغوی بر وجودات خارجی اشاره ندارند بلکه اشاره آنها به مفاهیم ذهنی است و لذا وجود واژه‌ها در متن دینی، دلیل بر وجود واقعی آنها نیست. (الخطاب الدینی، نصر حامد ابوزید، ص ۱۴۴).

کوشش کسانی در راستای جلوه دادن دنیوی وحی نیز و اینکه دین محصول تجارب بشر و وحی حاصل تراوش درونی انسان کامل است، در همین مقوله قابل پیگیری است. (بسط تجربه نبوی، ص ۱۳ به بعد، عبدالکریم سروش).

امین خولی در مود قصص قرآنی معتقد است که روایت قرآن از رویدادها و اشخاص، ارائه‌ای هنرمندانه و ادیبانه است نه تاریخی و واقع بینانه. (ر.ک: القصص القرآنی فی مفهومه و منطقته، ص ۲۷۶، عبدالکریم خطیب). برخی راهیان این طریق، داستان کهف در قرآن را، بیان یک واقعیت تاریخی نمی‌دانند بلکه آن را نقل نگاه یهودیان به این داستان می‌شمارند. چه در تاریخ چنین داستانی اتفاق افتاده باشد یا نه. (همان، ص ۲۰).

این تصویری کاملاً مادی از وحی است و مطابق آن وحی تعریف مصطلح را ندارد، وحی در این نگاه پیامی از درون عالم ملک است نه ملکوت و اساساً این دو عالم با هم ارتباطی ندارند.

ادیان در این نظریه، سنت‌های تاریخی هستند که حاصل تجارب و نبوغ انسان‌ها بوده‌اند. حاصل این رویکرد نفی کامل ماوراء است. زیرا ماوراء ساکت که تصور این عده است در حکم معدوم است. بی‌شک واژه وحی در قرآن و کیفیت نزول قرآن و ناآگاهی پیامبر قبل از نزول قرآن را انکار می‌کنند و یا به تأویل می‌برند.

حقیقت و مجاز



اصل در کلام حقیقت است و عبور کلام از حقیقت به معنای غیر ماوضع له، محتاج به قرینه است. قرائن یا لفظی هستند و یا عقلی و به عبارت دیگر قرائن یا مقالیه هستند و یا حالیه. مراد از قرائن عقلی، قرائنی است که از اصول مسلم برگرفته از مجموعه کلام و باورهای تأیید شده از آنها ناشی شده است.

هرچند برخی وجود مجاز در قرآن را به خاطر تلازم با کذب محال دانسته‌اند. ولی بی‌شک مجاز در لغت عرب راه یافته و قرآن که به عربی مبین نازل شده، به نظر من از این مهم که خود صنعتی بدیعی محسوب می‌شود بی‌بهره نیست.

مجاز بر دو گونه است. مجازی که بطور کامل از حقیقت تهی است. مانند استعمال لفظ شیر برای سنگ. از چنین نوعی از مجاز می‌توان نقبی به سمبلیک بودن متن زد. در بخش دیگر از مجاز، ارتباط بین معنای حقیقی و مجاز محفوظ است.

به بیان دیگر فرق است بین مجاز ادبی که لفظ در معنایی غیر ماوضع له با قرینه صارفه استعمال شده است و مجاز فلسفی که در آن رابطه ذهنی و عینی کاملاً منتفی می‌باشد. چنانچه حقیقت فلسفی به معنای وجود رابطه ذهنی و عینیت خارجی است.

البته لازم به یادآوری است که استعمال الفاظ قرآن در معانی ژرف و عمیق، استعمال مجازی محسوب نمی‌شود. چراکه الفاظ برای روح معانی وضع شده‌اند و یا در آنها استعمال یافته‌اند نه برای قالب آنها.

اشکال: تشبیهات بسیاری در قرآن بکار رفته و وجود تشبیه در قرآن بیانگر نمادین بودن آن است.

در پاسخ این اشکال باید گفت: اگر مراد از نمادین بودن، غیر واقعی بودن است، هرگز تشبیهات قرآنی به معنای نمادین بودن آنها نیست.

در توضیح این مطلب باید یادآوری کرد که چنانچه در تقسیم مجاز گفتیم، تشبیه نیز انواعی دارد. گاهی تشبیه به چیزی عینی و محسوس است. مانند: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا... نحل، ۹۲.

و گاه تشبیه چیزی معقول به چیزی محسوس صورت گرفته است، تا انسان‌ها با تدبیر خود بتوانند آن را بفهمند. وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّمَّا يَعْقِلُهَا أَلَّا الْعَالِمُونَ. (عنکبوت، ۴۳).

علامه طباطبایی عالم ذر را چنین تبیین کرده است: هر موجودی نزد خداوند وجودی گسترده و غیر محدود دارد که در دنیا تنزل یافته است. قبل از دنیا، این وجودها هیچگونه غفلتی از خدا نداشته‌اند و غفلت در اثر ورود آنها به عالم ماده و حجاب‌های آن ایجاد شده است. (المیزان، ذیل آیه).

به هر حال می‌توان گفت در تشبیه و تنظیرهای قرآنی و حتی در شخصیت سازی و قصه‌پردازی قرآن، حقایق عینی بصورت محسوس بیان شده است تا قابل درک باشد.

این مهم در مورد همه تعابیر قرآنی قابل عرضه است و مثلاً نماز، زکات، قنوت و... همه حقایق دارند که اینها ارتباط مثل و ممثل با آن حقایق دارند. این قنوت هرچند با آن قنوت همراه باشد اثر بخش خواهد بود و آثار دنیوی و اخروی قنوت را تحصیل خواهد کرد.

#### اوصاف خدا

بی شک توصیف خداوند به معنای محدود کردن الهی است و محدودیت از صفات ممکن الوجود است. حضرت امیرعلیه السلام می‌فرماید: من وصفه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲. اوصافی که در قرآن برای خدا آمده است. اوصافی حقیقی به آن صورت که برای انسان بکار می‌رود نیست. این اوصاف، اوصافی حقیقی در عالم الهی است که تنزیل یافته‌ی آن وصف انسان می‌باشد. به بیان دیگر، ما هیچ تصویری از اوصاف خدا نداریم چون توان درک آن را نداریم. تصور ما از اوصاف خدا، تصویر از اوصاف مخلوقان اوست که هر کدام نمادی از اوصاف خدا هستند. ما اوصاف خدا را از مصادیق محدود آن اخذ کرده‌ایم و بی‌شک حمل چنین اوصافی به خدا حقیقی نبوده و مجازی است.

این مطلب ما را به آن سو رهنمون نمی‌سازد که قائل به نمادین بودن اوصاف شویم؛ بلکه مراد آن این است که این اوصاف، وصف خدائی خارج از محیط ماده است و این اوصاف در آن عالم معنای خاص خود را دارند و آنچه که بیان شده است، تبیین اوصاف واقعی به صورت مادی برای فهم انسان مادی است.

این تعبیر که گفته می‌شود خدا موجود نیست بلکه عین وجود است. و به همین علت قابل توصیف حقیقی نیست از همین جا نشأت گرفته است.

این مهم نباید یادآور نشود که بی توجهی به این عوالم مختلف باعث شده است که برخی اندیشمندان مسیحی در پاسخ شبهه‌ی همسان نبودن علم بشر و علم خدا، قائل به نمادین بودن اوصاف خدا شوند. رک: عقل و اعتقادات دینی، ص ۲۷۵.

دلیل دیگر نمادین نبودن قرآن، تعریفی است که قرآن از خدا، معاد، نبوت (اصول جهان بینی) ارائه می دهد.

این تعریف، تصویری حقیقی و نه نمادین ایجاد می کند. در قرآن خدا به حی (غافر ۶۵)، عالم (لقمان ۳۴)، قادر (ذاریات ۵۸)، قائم (بقره ۲۵۵) و... تعریف شده است. نیز اوصاف زیادی مانند شریک و فرزند داشتن، قابلیت رویت (انعام ۱۰۳)، غفلت (بقره ۷۴)، نسیان (مریم ۶۴)، ظلم (آل عمران ۱۰۸) از خدا نفی شده است. همچنین تبیین معاد با صفات محسوس چه در بخش کیفیت حشر و نشر و چه در بخش نعمت و تقمت بهشت و جهنم و نیز در ارسال رسل و بیان قصه هایی از زندگی آنان و انزال محبت و بیان حکایت هایی از آنان هرگز با نمادین بودن قرآن سازگار نیست.

### راه کشف زبان قرآن

تنها راه کشف زبان قرآن شناسایی گوینده، متن، هدف متن، مخاطبان متن و تأثیر متن است.

اولین مسیر در این باره این است که بفهمیم قرآن سخن خدا و چون هر کلام دیگر انعکاس ویژگی های صاحب آنست. مسیر دوم شناختن مطابق اسلوب متن است. قرآن نور مبین است حیرتی ندارد که و حیرت های مخاطبان را می زداید.

قرآن هستی را به دو بخش محسوس (عالم شهادت) و نامحسوس (عالم الغیب) تقسیم کرده است و آنها را در طول هم و عالم غیب را بسیار گسترده تر از عالم شهادت می داند. در عالم محسوس، نظام جهان نظامی هدفمند بوده و به اختیار و اکراه به سوی هدف خود در حال حرکت است. *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ*. (انشقاق، ۶).

مسیر بعدی معین شدن هدف متن است. هدف قرآن خروج انسان از ظلمت به نور با تدبیر وی در حقیقت قرآن است. قرآن با ابزار علم و تزکیه، عقل و احساس، انسان را در راستای هدف خود بکار گرفته است. مسیر بعد شناخت مخاطبان قرآن است. مخاطب قرآن انسان بما هو انسان است. قرآن هرگز بخش خاصی از انسان ها را مخاطب قرار نمی دهد بلکه در پی هدایت انسان است. *يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُمُ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ...* (یونس، ۵۷).

### زبان نمادین

نماد یا سنبل به معنای نشانه و علامت قراردادی برای چیزی است که به علتی از بیان اصل آن پرهیز می شود و یا اینکه آن اصل اساساً قابل بیان نیست. زبان کلیله و دمنه از جمله کتب هند باستان و نیز هزار افسانه، سندباد

و... و نیز برخی داستان های مثنوی از زبان نمادین محسوب می شود. برخی مدعی این نکته اند که دین نیز برای بیان اهداف خود از این ظرفیت بهره جسته است.

نظریه سمبلیک از سوی معاندان مطرح نیست، از سوی مدافعان قرآن است تا بگویند اگر در قرآن بعضی از حوادث تاریخی یا برخی مطالب برخلاف تاریخ یا برخلاف علم وجود دارد شما به قرآن خرده نگیرید.

أنا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب، و حفظا من كل شیطان مارد لا یسمعون الی الملاً الاعلی و یقذفون من كل جانب دحورا و لهم عذاب و اصاب الا من خطفة الخطفة فأتبعه شهاب ثاقب.

اما برخی چندین اشکال بر این کرده اند: «یک: شهاب باران که در کتب پیشینیان هم بوده مخصوص دوره پیامبر نیست. زمین وقتی گرم می شود گاز خشک از آن متصاعد می شود و با آتش موجود در سطح پایین تر از فلک، تماس پیدا می کند و اشتعال آن به صورت شهاب درمی آید. دو: چگونه جن با این که می دیدند هزاران نفرشان سوختند باز هم بالا می رفتند و کار آنها را تکرار می کردند؟ سه: اگر می توانستند نفوذ کنند چگونه لایه های آسمان را می شکافته اند؟ و اگر نمی توانستند چگونه اسرار آسمان را از فاصله ای دور می شنیدند؟ اصلا چرا سخن فرشتگان را که در سطح زمین می آمدند، استراق سمع نمی کردند؟ چهار: چرا ملائکه از گفتن خبرهای آینده سکوت نمی کردند تا در نتیجه جن ها آن اخبار را بشنوند؟ پنجم: شیاطین که طبعاً همان جنیان اند که از آتش آفریده شده اند، و آتش که آتش را نمی سوزاند. شش: اگر شهاب باران ها برای حفاظت و سلامت وحی بر پیامبر بود، چرا بعد از پیامبر ادامه پیدا کرد. هفت: این شهاب باران ها در نزدیکی زمین است، نه ملاً اعلی. چنان که آیه می گوید، چون اگر در ملاً اعلی بود ما نمی توانستیم ببینیم. هشت: اگر شیاطین می توانند اسرار را از زبان ملائکه بگیرند و به کاهنان بدهند چرا نمی آمدند افکار مسلمانان را بگیرند و به آنها بدهند. این کار که در دسترس تر است. نه: اصلاً چرا خداوند از اول جلو آنها را نگرفت، چرا گذاشت بالا بروند که بعد نیاز به شهاب باران باشد.» اینها اشکالات فخر رازی است.

عناصر زبان نمادین

۱- فقدان حقیقت

زبان نماد زبان مجاز است و طبعاً واژه ها و عبارات آن در معنای حقیقی استفاده نشده اند.

ناگفته نماند که این سخن مفهوم کذب بودن زبان نمادین نیست. چه اینکه در تعریف کذب چه عدم مطابقت با واقع و یا اعتقاد را بپذیریم که البته دومی اولی است و در جای خود به آن پرداخته شده است (رک: اخلاق در قرآن و سنت نوشته محقق ج ص ) این نکته ضروری است که کذب به سخنی اطلاق می شود که متکلم در مقام بیان واقعیت باشد و لذا اگر متکلم قصد مزاح یا تأویل دارد سخن وی هرچند مطابقت اعتقاد و یا واقع نباشد کذب نیست. البته ناگفته نماند که وی باید برای اینکه قصد بیان واقعیت ندارد قرینه ای حالیه یا مقالیه آورده باشد.

نکته ای که در اینجا قابل بحث است این است اگر نتوان به هیچ صورت زبان قرآن در سوره ی خاص را بر زبان واقعی حمل کرد، چاره ای جز اینکه آن را نمادین بدانیم وجود ندارد. تأویل های گسترده در برخی از آیات قرآن که حکایت از اوصاف خداوند می نماید با همین مبنا قابل تحلیل است. تفسیر خلقت حضرت آدم علیه السلام که علامه طباطبایی و رشید رضا آن را نمادین بیان کرده اند و یا تفسیر آیه طاعین که... (فصلت، ۱۱) آن را نمادین دانسته اند و نیز تأویل آیات بیانگر اوصاف خداوند به همین صورت قابل بررسی است.

مؤید دیگر نمادین بودن زبان قرآن، وجود تمثیل در قرآن است. چیزی که قابل انکار نیست. و قرآن به صراحت آن را پذیرفته است.

و تلك الامثال نضربها..... (عنكبوت ۴۳- حشر ۲۱- ابراهیم ۲۵) تفاسیری که به بیان دو نظریه (نمادین و حقیقی بودن قرآن) ذیل برخی آیات اشاره کرده اند عبارت اند از: اثنی عشری ۱۱ و ۳۵۳، جامع التفاسیر بروجردی ج ۶ ص ۱۵۸، حجة التفاسیر ج ۶ ص ۷۹، كشف الحقایق ج ۳ ص ۱۹۵، احسن الحدیث ج ۹ ص ۱۴۰۴.

#### نگاه تفاسیر

هرچند برخی مفسران شیعی مانند بلاغی (حجج التفاسیر، ج ۶، ص ۷۹) قرشی (احسن الحدیث، ج ۹، ص ۴۰۴) شاه عبدالعظیمی (اثنی عشری، ج ۱۱، ص ۳۵۳) و... ذیل برخی آیات قرآن مانند آیه خطاب خداوند به آسمان و زمین (فصلت ۱۱) از اظهار نظر پرهیز کرده اند ولی چندی دیگر به نمادین بودن آن تصریح نموده اند.

تفسیر گازر در ذیل آورده است: «و قول محققان آن است که این جا قولی نبوده است و جوابی، و لیکن این عبارت است و کتابت است از سرعت حصول مقدور او بر وفق مرادش تا از طریق تشبیه بر وجه مبالغت (؟؟).

ایشان برای مدعی خود دو دلیل آورده است: اول آنکه: هنگام خطاب خداوند، آسمان و زمین موجود نبوده اند و معقول نیست حکیم معدوم را مخاطب سازد. و دوم آنکه: آسمان و زمین جمادند و جمادات فاقد شعورند(؟؟).

مرحوم علامه امین الاسلام طبرسی مدافعانه گفتار ابن عباس را چنین نقل می کند: «آمدن آسمان با خورشید و ماه و ستارگان و آمدن زمین با نهرها و درخت ها و میوه ها به معنای اطاعت تکوینی است؛ یعنی این موجودات با زبان حال گفتند: ما با تمام وجود، تسلیم حق ایم و هر آنچه در اختیار داریم در پای اطاعت نثار می کنیم». (فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۶)

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر گران سنگ تبیان بر نمادین بودن آیه شریفه تأکید می کند، ایشان دو دلیل ارائه کرده است:

اول آنکه خدای متعال معدوم را مخاطب نمی سازد. و دوم آنکه خداوند با جماد به گفتگو نمی نشیند.(؟؟)

در تفسیر نمونه آمده است: «به هر حال، روشن است که این امر و این امتثال جنبه تکلیفی و تشریحی نداشته، بلکه صرفاً از نظر تکوین صورت گرفته است. (ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۲۷)

در تفسیر شریف لاهیجی نیز چنین آمده است: در اینجا، سؤال و جواب به حرف و صوت واقع نشده بلکه مراد این است که خلقت آسمان و زمین و تدبیر در امور سماوی و ارضی از قدرت کامله ربانی بدون مشقتی و کلفتی و بدون مانعی و عذری به حیز ظهور رسیده... (بهاءالدین محمد شریف لاهیجی، پیشین، ج ۴، ص ۶)

در منهج الصادقین می نویسد: «...نه آن که این سؤال و جواب بر سبیل حقیقت باشد، پس این قسم از مجاز تمثیل است». (مولا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۷۵)

زمخشری صاحب تفسیر کشاف، این آیه را بر زبان نمادین حمل نموده است. (؟؟)

مفهوم این سخن آن است که مرتبه فهم و شعور جمادات با عنایت به وساطت حیوان و نبات دو مرحله از انسان فروتر است.

البته مرحوم علامه (ره) معتقدند که آیه دارای دو مرتبه و دو سطح است: سطحی نمادین و سطحی حقیقی. سطحی که مخاطب آن فهم های ساده عرفی است. و سطحی که مخاطب آن قادر به فهم حقیقت معنای آیه است. به استناد سطح نخست، آیه تمثیل و از مصادیق زبان نمادین است. اما به استناد سطح دوم، بر معنای حقیقی که سرایت علم و شعور در تمام موجودات است، دلالت دارد. (؟؟)

از میان مفسران عامه، صاحب تفسیر المنار داستان آفرینش حضرت آدم(ع) را نمادین دانسته است.

رشید رضا به نقل از استاد خود، محمد عبده، می گوید دو گونه تفسیر برای آیات آفرینش آدم(ع) نقل شده است:

تفسیر سلف که سراسر داستان را واقعی دانسته‌اند و تفسیر خلف و متأخران که این آیه و مثل آن را به نحو تمثیل تفسیر کرده‌اند. سپس می‌افزاید که «اما تفسیر آیات بر مبنای نظر مفسران متأخر مبتنی بر شیوه تمثیل است». (؟؟)

رشید رضا تقریباً تمام جزئیات داستان آفرینش آدم(ع) را نمادین دانسته و می‌گوید: گزارش خداوند به فرشتگان که قرار است در زمین جانشین قرار دهد بدین معناست که خداوند زمین و قوای این عالم را برای وجود نوعی مخلوق به نام آدمی مهیا سازد تا او با تصرف در این عالم به کمال وجودی خود برسد. آموزش اسماء به آدم کنایه از این است که به انسان استعداد بهره برداری از زمین و آباد کردن آن داده شده است. عرضه اسماء به فرشتگان و عجز آنان از پاسخ بدین معناست که شعور و فهم موجودات هستی محدود به وظایف آن‌هاست. سجده فرشتگان برای حضرت آدم(ع) بدین معناست که خداوند ارواح را در تسخیر آدمی قرار داده است تا به ترقی و تکامل برسد. ابا کردن ابلیس از سجده بر حضرت آدم(ع) تمثیل و نماد این حقیقت است که انسان از به دست گرفتن روح شر و بدی و نابود کردن انگیزه خاطره‌های سوء، که زمینه ساز تنازع و درگیری و فساد در زمین است، ناتوان می‌باشد. بهشت حضرت آدم(ع)، نمادی از راحت و نعمتی است که انسان از آن برخوردار می‌باشد. مقصود از فرمان سکنا در بهشت و هبوط به زمین فرمان تکوینی است، نه تکلیفی و تشریحی. (؟؟)

وی تقریباً تمام اجزای داستان آفرینش حضرت آدم(ع) حمل بر تمثیل و زبان نمادین کرده است.

در بین مفسران معاصران سنت، وهبه زحیلی در تفسیر التفسیر المنبر داستان آفرینش حضرت آدم(ع) یا دست کم، بخشی از اجزای آن را نمادین دانسته است. او می‌گوید: «این داستان و گفتگوی بین خداوند و فرشتگان نوعی تمثیل و زبان نمادین است که در آن، برای تقریب مفاهیم به ذهن، معانی معقول به صورت‌های محسوس بازگو می‌گردد.» (وهبه زحیلی، التفسیر المنبر، دمشق، دارالفکر، ج ۲۴، صص ۱۹۵ و ۱۹۷)

در میان مفسران شیعه، علامه طباطبایی(ره) زبان داستان آفرینش حضرت آدم(ع) را زبان نمادین دانسته است. ایشان در ذیل آیات سوره مبارکه بقره، که به آفرینش حضرت آدم(ع) پرداخته آورده است: «وداشتن فرشتگان به سجده برای آدم به آن دلیل بود که او جانشین خداوند در زمین بود. پس مسجودله آدم بود، اما حکم سجده

شامل تمام بشر می گردد و آدم به عنوان نمونه و نایب از تمام بشریت مورد سجده فرشتگان قرار گرفت. خلاصه آن که به نظر می رسد قصه ای که خداوند بیان کرده یعنی ساکن کردن آدم و همسرش در بهشت و آن گاه فرود آوردن آن ها به زمین در پی تناول از درخت، بسان مثلی است که خداوند زده است تا نشان دهد انسان پیش از نزولش به دنیا از سعادت و کرامت برخوردار بوده است؛ زیرا او در محضر قدوسیان و در منزلی بس رفیع و در قرب الهی ساکن بوده و در جایگاهی پر نعمت و فرح افزا و در کنار دوستانی پاک نهاد و همراهانی معنوی و در جوار رب العالمین مأوا داشته است. اما انسان به جای چنان جایگاهی، مکانی پر تعب و رنج آلود و ناپسند و دردآلود را با گرایش به حیات فانی دنیا و گزینش مردار پست و بدبوی دنیا برای خود برگزید. انسان پس از این، به سوی خدایش بازگشت تا خداوند مجدداً او را در جایگاه کرامت و سعادت جای دهد. و اگر به سوی خدایش باز نگردد و به متاع دنیا دل بندد و از هوای نفس پیروی کند، نعمت الهی را کفران نموده است...» (محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، صص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ ج ۱۴، صص ۲۱۸ و ۲۱۹؛ ج ۸، ص ۲۷)

مرحوم علامه در ذیل آیات سوره مبارکه اعراف می نویسد: «بنابراین، داستان آفرینش آدم(ع) داستانی است تکوینی که به صورت تمثیل آورده شده که ما در شکل حیات دنیایی و اجتماعی خود آن را در می یابیم.» (همان)

علامه سید محمد حسین فضل الله، نویسنده تفسیر من وحی القرآن، می گوید: نمادین دانستن این داستان قریب به واقع است، اما دلیل کافی برای قطع داشتن به آن وجود ندارد. (؟؟)

استاد فرزانه علامه شهید مطهری نیز چنین نگاه داشته است: «ما اگر مخصوصاً قرآن کریم را ملاک قرار دهیم، می بینیم قرآن داستان آدم را به صورت - به اصطلاح - سمبلیک طرح کرده است. منظورم این نیست که «آدم» که در قرآن آمده نام شخص نیست.»

بیان مرحوم مطهری تماماً ملهم از بیان مرحوم علامه طباطبایی است؛ ایشان نیز در عین واقعی دانستن شخصیت های داستان آفرینش، رخ دادهای آن را نمادین دانسته است.

نمونه های غیر قابل انکار از پذیرش زبان نمادین در قرآن را می توان در قائلین به تأویل در قرآن جستجو کرد.

الف) چاه رها شده نماد عالم گمنام



قرآن کریم آن جا که به توجه و عبرت آموزی از حوادث و رخ دادهای امت های پیشین دعوت کرده، در یک مورد فرموده است: «و کاین من قرية اهلکناها و هی ظالمة فہی خاویة علی عروشها و بئر معطلة و قصر مشید.» (حج، ۴۵)

اما در روایت آمده است: «مقصود از چاه رها شده عالم گمنامی است که در گوشه ای منزوی شده و مردم از علم و دانش او بی بهره اند.» (ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۲۵)

این معنای باطنی آیه است و رابطه بین ظاهر و باطن بر اساس زبان نمادین است؛ به این معنا که چاه نمادی برای عالم است؛ چنان که تعطیلی آن نماد کنار افتادن عالم و بی بهره ماندن مردم از دانش او.

(ب) ستارگان نماد اهل بیت (ع)

در ذیل آیه شریفه «و علامات و بالنجم هم یهتدون» (نحل، ۱۶) از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمود: «نحن العلامات والنجم رسول الله» (جمعه عروس حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۴۸)

طبق معنای ظاهری آیه، ستاره و سایرعلامات در رسیدن مردم به مقاصد خود در خشکی و دریا یاری می رسانند، اما طبق معنای دوم، که معنای باطنی آیه است، پیامبر و ائمه (ع) نقش راهنمایان معنوی مردم را ایفا می کنند. اما چه ارتباطی بین این دو معنای ظاهری و باطنی وجود دارد؟

سایر تاویلات؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

## اشکال

زبان قرآن زبان تحریک احساسات برای انجام عمل خاص یا گرایش به اعتقاد ویژه هستند و در این نوع از زبان لزومی ندارد که زبان حقیقی باشد.

در پاسخ این اشکال باید گفت: چه در جمله های اخباری که قاعدتاً باید خبر از واقعیتی بدهند و چه در جملات انشایی که امکان صدق و کذب در آنها راه ندارد، وجود دو نقش واقع گرائی و پیام آفرینی در قرآن تنافی با هم نداشته بلکه توان پیام رسانی را مضاعف می کند زیرا متن واقعی تأثیر قوی تری در ابلاغ پیام دارد. به این دو مهم در آیات عدیده ای اشاره شده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. جمعه، ۲.

پس عبارات قرآنی صرفاً برای تحریک مخاطبان نیامده‌اند، بلکه گزاره‌های قرآنی با بیان واقعیت، درصد تحریک مخاطب و هدایت او هستند. این مهم در جمل اخباری و انشایی جاری است.

## اشکال ۲

گزاره‌های دینی، گزاره‌هایی تاریخی و خاص بستری از زمان هستند، بیان نظام برده داری، ازدواج مکرر، ارث، سحر، جن، شیطان و... به جهت ذهنیات مردم آن عصر بوده است. (ر.ک: نقدالخطاب الدینی، ص ۲۱۰؛ سلطه‌النص، عبدالهادی عبدالرحمن، ص ۲۰۷). به بیان دیگر دین ذاتیاتی و عرضیاتی دارد. عرضیات معلول پرسش‌ها و حوادث تصادفی هستند که اگر اتفاق نمی‌افتادند، در قرآن نمی‌آمدند. اینها در واقع امور تحمیلی بر قرآن هستند که بر ذات اسلام عارض گردیده‌اند. (ر.ک: بسط تجربه نبوی، سروش، ص ۲۹ به بعد). اوامر و نواهی قرآن نیز امور عرضی هستند، لذا قرآن برای مسلمانان امروزی التزام عملی ندارد. قصاص، احکام ارتداد، جهاد، خلافت مربوط به عصر آزاد نبودن دین و عدم مشارکت مردم در امور جامعه بود و با تحولات اجتماعی بستر عقلانی ندارد. (ر.ک: نقدی بر قرائت رسمی از دین، محمد مجتهد شبستری، ص ۱۰۵ به بعد و ص ۱۵۰ به بعد).

در پاسخ این شبهه باید گفت: این دیدگاه صرف ادعا و بدون برهان مطرح شده است. تقسیم گزاره‌های قرآنی به عصری و واقعی یا عرضی و ذاتی هیچ علتی ندارد. علاوه اینکه اگر قرآن سخن حکیمانه الهی باشد، هرآنچه در قرآن آمده است بیان حقایق برای هدایت انسان بوده است و لذا در قرآن چیزی که صرف بیان تاریخ و نیز عرضیات پیرو حوادث بوده، نیامده است. چیزی که قرآن به صراحت بارها و بارها به شیوه‌های مختلف به آن اشاره کرده است. لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه... فصلت، ۴۲.

مضافاً اینکه هیچ راهی برای تعیین ذاتیات و عرضیات وجود ندارد. شبستری به صراحت می‌گوید راه تشخیص ذاتی از عرضی مراجعه به آیات و روایات نیست بلکه پدیدارشناسی تاریخی است. (نقدی بر قرائت رسمی از دین، ص ۱۷۱ و ۲۴۳). اینکه چرا پدیدارشناسی تاریخی بر نصوص قرآن ترجیح داده شده است سخنی است قابل تأمل زیرا این دیدگاه با نظر کسانی که اساساً جایگاهی نه برای عرضی و نه ذاتی دین نمی‌شناسند، یکی است.

نهایت اینکه چنانچه از قبل دریافتیم گزاره‌های قرآنی جز در ضرب المثل‌ها و کنایات و تشبیهات که هر کدام باید در جای خود به صورت جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرند، بر مفاهیم حقیقی دلالت دارند. چه عباراتی که

از ماوراء ماده سخن می‌رانند مانند بیان توصیفات و اسماء خداوند و بهشت و جهنم و... و چه عباراتی که جهان هستی را توصیف می‌کنند.

نظریه «زبان عرفی»

بر اساس این دیدگاه «زبان قرآن همان زبان تفاهم و تخاطب عرف عقلاست و خداوند برای القا و ابلاغ پیام خود به مردم، طریقه و زبان دیگری جز آن را گزینش نکرده است. به بیان دیگر، «شارع مقدس در تعالیم و ابلاغ‌های خود، روش خاص و شیوه جدیدی را ابلاغ نکرده است و به همان شیوه عقلایی عمل نموده است.» برخی دیگر در این زمینه نوشته‌اند: در قرآن مجید آیات فراوانی وجود دارد که از آنها استفاده می‌شود که قرآن یک کتاب ساده و برای عرف و عموم مردم آمده است... بنابراین باید مانند تمام گفت و گوهای عادی و متعارف، معنای ظاهری آن منظور و برای عموم قابل فهم بوده باشد.» برخی این نظریه را تنها در قلمرو شریعت (آیات الاحکام) کارساز می‌دانند. نه می‌توان تمامی آیات را با زبان عرفی فهم و تحلیل کرد و نه شیوه بیان عرفی مأخوذ در قرآن، تماما با زبان عرفی متداول در بین مردم یکسان و متناظر دانست. از تسامح و سهل‌انگاری، اختلاف و ناهمخوانی، پیش پا افتاده بودن مفاهیم و امثال آن، که جزو لوازم زبان عرفی می‌باشد در قرآن نمی‌توان چیزی را سراغ گرفت.

زیرا قرآن کتاب هدایت است و به همه شئون آدمی، که با هدایت او مرتبط است، می‌پردازد. از این رو در ساحت‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی، عقلانی و عاطفی، مادی و معنوی انسان وارد شده و با آدمی سخن گفته است. اقتضای رسیدن به این مقصود، استفاده از سبک‌های متنوع و شیوه‌های گوناگون بیانی بوده که قرآن به نحو عالی و شگفت‌انگیزی از عهده چنین کاربری‌آمده است.